سال بیست و هشتم – شماره ۱۱۲۲
نسیم جنوب
www.nasimjonoub.com
چهارشنبه ۲۰ فروردین ۱۴۰۴ ۱۲ صفحه
۲۰۰۰ تومان (مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق می‌گیرد)

آماده نبودن بوشهر برای نوروز

شور و نشاط در بوشهر با مسافران نوروزی

گردشگری نوروزی؛ فرصتی برای لذت یا چالشی برای محیط زیست؟!



سرمقاله سلامی و کلامی...

گردشگری نوروزی؛ فرصتی برای لذت یا چالشی برای محیط زیست؟!

یونس قیصی‌زاده



این روزها و با تعطیلات نوروزی، شاهد انواع و اقسام کارهای عجیب و غریب از سوی برخی از مسافران نوروزی بوده‌ایم. رفتارهایی که به‌طور معمول در شهر و روستاهای خود انجام نمی‌دهند، ولی با سفر به جاهای دیگر، آزادانه آن‌ها را به نمایش می‌گذارند.

در این زمینه می‌توان به «سندرم گردشگری» مراجعه کرد که اشاره به وضعیتی دارد که در آن گردشگران به دلیل جابه‌جایی به مکان‌های جدید، ممکن است قوانین و هنجارهای فرهنگی یا اجتماعی آن‌جا را نادیده بگیرند یا زیرپا بگذارند. این اتفاق معمولاً به دلیل ناآشنایی با فرهنگ محلی، احساس عدم مسئولیت، خوش‌گذرانی افراطی و یا تصور این‌که به عنوان گردشگر از برخی قوانین معاف هستند، رخ می‌دهد.

در روزهای تعطیلات نوروزی بر اساس «سندرم گردشگری» و با شکل‌گیری ذهنیت تعطیلات با انتظار لذت زیاد و به دست آوردن هیجانات بیشتر، شاهد زیرپا گذاشتن قوانین و هنجارهای اجتماعی و فرهنگی توسط برخی از مسافران نوروزی بودیم؛ به‌عنوان نمونه در مقیاس زیادی به حفاظت از محیط‌زیست بی‌اعتنایی شد و مسافران اقدام به شکستن درختان، ریختن آشغال، از بین بردن فضای سبز و کثیف کردن محیط زیست کردند و حتی با جمع‌آوری سوغات طبیعی، همانند خاک قرمز ساحل هرمز، لطمات جدی به محیط زیست وارد کردند.

همچنین شاهد «بی‌احترامی به آداب و رسوم محلی» بودیم که در مواردی باعث اعتراض افراد محلی شد.

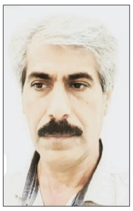
«تخریب آثار تاریخی» نیز از جمله موارد تأسف‌آور دیگری بود که با این‌که آثار تاریخی و باستانی در سال‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته است، ولی همچنان شاهد بالا رفتن از این آثار، نوشتن یادگاری بر روی آن‌ها یا تخریب آن‌ها هستیم. از موارد دیگر «استفاده نادرست از منابع طبیعی» بود که بعد از برگشت مسافران به خانه‌های خود، بیشتر مشخص شدند.

البته این رفتارهای مخرب عمومی نبود و اکثر گردشگران نیز به قوانین و هنجارهای محلی ارزش قائل شدند و سعی کردند بدون تخریب محیط زیست، منابع طبیعی و آثار تاریخی و با احترام به هنجارهای جامعه محلی، سفری خوش برای خود رقم زنند.

ضمن این‌که نیاز است تا برای جلوگیری از این رفتارهای مخرب، نظارت کافی در محیط ایجاد شود، باید آموزش‌های فرهنگی مناسب برای گردشگران در طول سال انجام گیرد.

آماده نبودن بوشهر برای نوروز

شاهرخ تنگسیری



از دیر باز، شهر بوشهر به واسطه نعمت دریا و سواحل ماسه‌ای و امن، مورد اقبال بسیاری از هم‌وطنان‌مان از شهرها و به‌ویژه استان‌های همجوار بوده و به کرات شاهد عدم توانایی متولیان امر درخصوص کنترل، ساماندهی و تأمین جای مناسب به جز حاشیه و پیاده‌روهای ساحلی بوده‌ایم. جالب‌تر این‌که همین آقایان مسئول در سنوات پیشین نیز در همان دستگاه اجرایی حضور داشته‌اند و خود واقف بر احوال بوده‌اند، اما باز هم آن‌چه دل و چشم همشهریان عزیز را می‌آزارد و موجبات نارضایتی آنان را فراهم کرده، تا جایی که خود را در این ایام تعطیلات و بهره‌برداری از هوای لطیف چند روزه بهاری و سواحل شهر خود محروم می‌بینند. شخصاً شاهد و گواه این جمله از نزدیکان و همشهریان بوده‌ام که می‌گویند: «عامو، گذشتیم از عید و مهمان‌های عیدی، جرات نمی‌کنیم دقیقه‌ای با زن و بچه‌های‌مان برویم کنار دریا. بوشهر تو ایام عید مال بوشهری‌ها نیست، نخواستهایم عامو!!!» و حتی گلایه‌های زیادی از سوی کسبه وجود دارد.

دلایل متعددی باعث ناتوانی مسئولین مستقیم امر، اعم از شهرداری و سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

۱) نداشتن نیروی انسانی کافی برای ساماندهی و مدیریت ترافیک.

۲) نداشتن برنامه‌ریزی جامع و مدون پیش از ورود و تأمین جانمایی مناسب اسکان مهمانان و پارکینگ وسایل نقلیه آن‌ها با فاصله از حاشیه ساحلی و تأمین وسایل ایاب و ذهاب به منظور پیشگیری از ایجاد ترافیک در خیابان‌های کم‌ظرفیت شهری.

پیشنهاد می‌گردد با توجه به حجم ورود گردشگر در این ایام و تعطیلات آخر هفته در فصول سال، یک



سرمایه‌گذاری ثابت اولیه توسط نهادهای مربوطه یا مشارکت با سرمایه‌گذار بخش خصوصی و جبران هزینه‌ها از محل اجاره کمپ‌ها می‌تواند بهترین راه‌کار مناسب باشد. امروزه همین نبودن‌ها باعث تاراج و هدررفت سرمایه‌ها و زیبایی‌های شهری و سواحل و چهره بدمنظری‌شده است که به دفعات بیان شده است.

آیا واقعاً زیبنده مسئولین است که بگوییم شهر و ساحل بوشهر تا این حد بی‌در و پیکر است؟ خواهشاً دل‌شان را خوش به ارائه آمار حجم ورود گردشگر نکنند و بی‌توجه به گلایه‌های شهروندان بوشهری نباشند که کیفیت آمار در گرو رضایت عموم همشهریان است.

اعتراض به حذف برنامه‌های شادی بخش نوروز توسط شورا و شهرداری بوشهر



قاسم محمدیان: شهرداری بوشهر اقدام به انتشار برنامه‌های خود تحت عنوان «برنامه‌های معنوی و فرهنگی؛ تلفیق نوروز و رمضان» نموده است که عبارتند از:

-برگزاری مراسم ویژه قرآن خوانی و پخش اذان و اقامه نماز در ۷ پارک اصلی شهر.

-برنامه‌های اختصاصی شب‌های قدر با حضور مسافران و شهروندان.

-توزیع ۵۰۰۰ نسخه بروشور راهنمای گردشگری و اماکن مذهبی.

-برگزاری نمایشگاه‌های هنری و صنایع دستی با موضوع آداب و رسوم محلی.

-برپایی ایستگاه های نقاشی کودک.

ملاحظه فرمودید که متاسفانه حسین حیدری شهردار اصولگرای بوشهر، کل برنامه‌های شادی‌آفرین شهرداری را حذف نموده است و در حالی که در سطح کشور سعی نموده‌اند که تلفیقی بین برنامه‌های ماه رمضان با عید نوروز به‌وجود بیاورند، آقای شهردار عملا به جنگ نوروز رفته است و روی همه برنامه‌های شادی‌آفرین نوروزی، خط قرمز کشیده است.

آقای حیدری مگه شما ایرانی نیستید؟

مگر شما شهردار یک شهر ضد ایرانی هستید؟

این همه ضدیت با نوروز از کجا آمده است؟

مگر نوروز باعث مسافرت میلیون‌ها مسافر به بوشهر نشده است؟ چرا به انتظار آن‌ها بی احترامی کردید؟

متاسفیم که شورای شهر هم چشم خود را بر روی کم‌کاری‌های شهردار بسته است و امروز در تمامی نواقصی که در پذیرایی از میهمانان نوروزی در بوشهر اتفاق می‌افتد، نیز سهیم هستند.

شور و نشاط در بوشهر با مسافران نوروزی

حمید کاوئیان



در تعطیلات نوروزی عده‌ای به مهمانان نوروزی انتقاد داشتند که نظم یا بهداشت شهری را رعایت نمی‌کنند یا کمتر رعایت می‌کنند. البته که نمی‌توان به همه مهمانان عزیز تعمیم داد.

باور کنید که همه شهرهای ایران بدون استثنا چنین حالتی دارند. این رعایت نکردن‌ها فقط مختص بوشهر ما نیست؛ اکثر شهرهای ایران به چنین بلایی گرفتارند. البته که وضعیت بهتر شده، ولی هنوز فاصله زیاد است. بعد از تعطیلات، همین ساحل دریای ما مانند شهر ارواح می‌ماند.

این شور و نشاط در کنار این تورم و گرانی و با این قیمت‌های سرسام‌آور اجناس و نرخ دلار و حضور مهمانان و مسافران نوروزی، باور کنید که نوید این را می‌دهد که مردم هنوز زنده‌اند. آن‌ها هنوز رمقی دارند؛ هنوز نفسی برای‌شان باقی مانده است. شخصی می‌گوید اگر مردم گوشت نخورند،چه خواهد شد؟ شخص دیگری نسخه‌ای دیگر برای مقاومت مردم می‌پیچد! که مردم دلار ۱۰۰ هزار تومانی را تحمل کنند. به خاطر بی‌تدبیری و بی‌کفایتی برخی از مدیران، باید هزینه‌اش را مردم بپردازند.

حالا شاید در ذهن عده‌ای این ذهنیت ایجاد شود و نسخه‌ای پیچیده شود که اگر پول ندارید، به مسافرت نروید. باید باور کنیم که به این جنب و جوش باید خوشبین و دلخوش باشیم. این‌که به شهر ما سفر می‌کنند، یعنی شهر ما را دوست دارند. شهر ما زنده است و از دیدن آن لذت می‌برند.

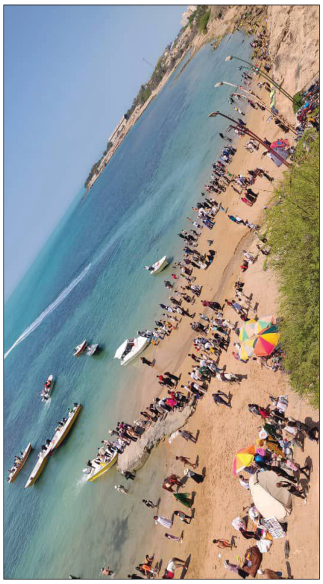
برای برخی از بچه‌ها، دیدن دریا یک رویاست. همین‌طور که دیدن برف برای بسیاری از بچه‌های ما و جنوبی‌ها یک رویای شیرین است.

اول این‌که این همه مسافر در بوشهر، هتل‌های کافی برای اقامت ندارند. در جایی خواندم که ۵۴۰ هزار اتومبیل غیر بومی وارد بوشهر شده است.

دوم این‌که پول سه یا چهار شب اقامت در هتل برای آن‌ها، معادل حقوق یک ماه آن‌هاست.

سوم این‌که باید باور کنیم که همین اندازه امکاناتی که فراهم شده، در نگاه اول بیشتر به خاطر همین مهمانان و مسافران است.

بوشهر شهر قشنگ و تمیزی است و مردم از مسافرت به این شهر و دیدن مناظر زیبایش لذت می‌برند. اصلا خود بوشهر یک شهر باستانی است. پارک‌ها و ساحل‌ها پاک و تمیز هستند و خیابان‌هایش هم همین‌طور، که همه این‌ها مدیون تلاش پاکبانان زحمتکش هستند که شبانه‌روز در حفظ پاکیزگی و تمیزی شهر کوشش می‌کنند.



البته که کمبودهایی وجود دارد که نباید باشد ولی این کمبودها در همه جا هست و من دوباره تأکید می‌کنم که نباید باشد.

الان چند سالی است که آپارتمان‌های مبله باب شده‌اند، ولی آیا همه‌ی مردم این توانایی را دارند؟ مگر کسی هست که شرایط سخت را به شرایط راحت ترجیح دهد؟ این‌ها همه از روی ناچاری و وضعیت بد اقتصادی است.

تابستان هم در پارک‌های شهرهای خنک، پر از چادر و مسافر است و به مراتب تمیزتر از شهر ما بوده است. این‌که بعضی‌ها رعایت نمی‌کنند، بستگی به فرهنگ و آگاهی و شعور خودمان دارد که روزی برطرف خواهد شد. ضمن نقدهای سازنده، مثبت فکر کنیم و سعی کنیم منفی‌ها را برطرف کنیم و خوشبین باشیم.

به هجوم مسافران، صنعت گردشگری نمی‌گویند

جمیل رزمی

در خصوص شرایط نامطلوب شهرمان بوشهر، بخصوص در این آغازین روزهای سال جدید، سخن بسیار است.

دلم نمی‌خواهد از واژه «شوربختانه» استفاده کنم که بسیار سنگین است، اما مرا چه شده است که نمی‌توانم ساده از این مسئله مهم که با اقتصاد، معیشت و زندگی مردمان این شهر عجین شده است، بگذرم. من این سطور را به عنوان بخشی از تجربیات شخصی خودم عرض می‌کنم و قصد رنجاندن یا بی‌احترامی به هیچ عزیزی را ندارم. به قول ناصر خسرو «از ماست که بر ماست».

لازم می‌دانم که به این نکته هم اعتراف کنم که مهمانان عزیز نوروزی که از میان شهرهای مختلف، شهر ما را برای تعطیلات عید انتخاب کرده‌اند، برای ما حرمت دارند، ولی متأسفانه چاره‌ای جز بیان درد دل برای ما باقی نمانده است.

باید اشاره‌ای داشته باشم به تجربیاتم از سال‌ها حضور در کمیسیون فرهنگی که در فرمانداری برگزار می‌شد. در این جلسات، من به عنوان نماینده دانشگاه حضور می‌یافتم. این نشست‌ها به واسطه ذات فرهنگی بودنش، خیلی از مسائل را شامل می‌شد و البته مصوبات آن نیز لازم‌الاجرا بود. یکی از موضوعاتی که هر ساله در مورد آن بحث و گفتگو می‌شد، موضوع اسکان و در اختیار قرار دادن امکانات برای مهمانان نوروزی براساس وسع ما در آن برهه از زمان، با توجه به وضعیت و توان شهر ما بود که به هر حال باید به آن‌ها خوش می‌گذشت. آن‌چه که ما الان شاهد آن هستیم، نتیجه تساهل بیش از حد ما نسبت به مسافران عزیز در گذشته است که به صورت عادت درآمده و سال‌ها این مصیبت گریبانگیر این شهر شده است.

جالب این‌که این جلسات ده تا بیست روز مانده به شروع سفرهای نوروزی برگزار می‌شد و بیشتر مسئولیت‌ها نیز بر دوش آموزش و پرورش برای اسکان مسافران، سازمان شهرداری برای رنگ‌آمیزی و زیباسازی، اداره آب برای تأمین آب شرب و سرویس‌های بهداشتی، اداره برق برای تأمین روشنایی ساحل، نیروی انتظامی برای تأمین امنیت مسافران، اداره اماکن برای برخورد با خانه‌های اجاره‌ای غیرمجاز و سایر ادارات هم به عنوان نخودی در این جلسات حضور می‌یافتند.

نکته‌ای که من همواره از به یادآوری آن لذت می‌برم، مقاومت برخی از عزیزان خوش فکر و دلسوز در برخورد با این حاتم‌بخشی مسئولین در این جلسه بود که با استدلال‌های منطقی و دلسوزانه با هرگونه در اختیار



قرار دادن رایگان امکانات این شهر به مسافران به‌صورت مجانی و رایگان مخالف بودند و چه ایده‌های قشنگی را مطرح می‌کردند. ولی گویا قسمت این بوده و هست که ما باید برای این‌که بگویند بوشهری‌ها آدم‌های خوب و خون‌گرمی هستند، چشم بر همه چیز ببندیم و تمامی امکانات مردم شهر را با طیب خاطر در اختیار آن‌ها قرار دهیم و آخرسر زباله‌ها و آشغال‌های باقی‌مانده از آن‌ها بر سر مردم بریزد و بی‌توجه به حرمت مهمان و صاحب‌خانه، آشغال‌شان را هم از زیر پایشان جمع کنیم. مسافری که همه چیزش را با خودش می‌آورد، از نخود، پیاز، سیب‌زمینی و حتی نان خشک کرده را به همراه می‌آورد و اگر مجبور نمی‌شد، آب و یخ را هم با خود می‌آورد. نتیجه این شد که سال‌ها با نصب چادرهای ناهمگون و بدشکل، مانند دیواری نازیبا مانع از دیده شدن زیبایی‌های ساحل‌مان شده‌ایم.

این حرکات غیرمنصفانه باعث اعتراض جمعی از شهروندان بوشهری نسبت به رفتار غیرمسئولانه آن‌ها شده است.

از منظر من به این شیوه از هجوم مسافران، صنعت گردشگری و توریسم نمی‌گویند.

به صراحت عرض می‌کنم که بوشهر تنها شهری است که این‌گونه مهربانی را سخاوتمندانه پیشکش می‌کند و چیزی را عاید خود نمی‌بیند. البته نباید بی‌انصاف هم بود و نباید دل‌مان به واژه‌های تهی شده از بار معنایی خود، همچون بوشهری‌های خونگرم، مهمان‌نواز و القابی که مسخ شده‌اند، دل بست.

در پایان به ظرفیت محدود شهرمان از نظر گنجایش هم باید اشاره کرد. خیابان‌هایی که متعلق به پنجاه و اندی سال پیش است، امروزه پذیرای سنگینی بار ترافیک است.

ای کاش طرح آلمانی‌ها که قرار بود در حکومت سابق، شهر بوشهر را بر اساس بنادر اروپایی طراحی و بازسازی کنند، عملی شده بود و ما امروز شاهد این همه کج‌سلیقگی در سطح شهرمان نبودیم که این‌گونه اسیر ابتدایی‌ترین اصول مدیریت شهری باشیم.

در سوگ شادروان مجید آورا

روح مرد قلم به دست جنوبی، آسمانی شد

ابراهیم دانش



دهه ۶۰ بود با قلم ایشان که در وصف شهدا و دفاع مقدس می نوشت آشنا شدم، مایل بودم ایشان را از نزدیک ببینم.

پیگیر شدم تا اصالتا هم ولاتی خودم است، اهل آبدون، ساکن کنگان. برای تحسین به قلمش به آموزش و پرورش کنگان رفتم، با یک موتور سیکلت ۷۰ هندا، ساده و بی‌آلایش در کوچه آموزش و پرورش قدیم کنگان ملاقاتش نمودم. خود را معرفی کردم به خوبی مرا شناخت، گفتم برای تقدیر از شما و قلم شما آمده‌ام.

دهه ۷۰ و ۸۰ اوج فعالیت استاد حاج مجید او را در مطبوعات و نشریات استانی و کشوری بود.

کمتر هفته‌ای بود که مطلب ننویسد، همه را می خواندم و تلفنی به ایشان آفرین می‌گفتم. با دقت فراوان دغدغه‌مندی خود از منطقه می نوشت، گاه گاهی هم با نقدهایی مطالبی را در قالب طنز و شعر مطالبه‌گری می نمود.

گرچه دهه ۹۰ کمتر می نوشت، علت را جویا شدم، گفت در کار و پروژه‌ای تحقیقی و پژوهشی با موضوعیت دلائل افت تحصیلی دانش‌آموزان حوزه جنوب استان بوشهر مشغول هستم.

بله، کمتر کسی است که با قلم و نوشتن سر و کار داشته باشد و ایشان و قلم ایشان را نشناسد.

بارها و بارها برایم می گفت: دانش، مطالعه کن و بنویس و بنویس و در مسیر نوشتن از هیچی هراس نداشته باش. گرچه او دیگر در بین ما نیست و با رفتنش ما را از وجود خود محروم نمود، ولی نامش و قلم رسایش برای ما فراموش شدنی نیست.

مسافرت ۹۹۸ هزار خودرو با پلاک غیربومی در جاده های بوشهر

از ۲۵ اسفند پارسال تا ۱۳ فروردین در قالب سفرهای نوروزی ورود ۹۹۸ هزار و ۳۳۳ خودرو با پلاک غیربومی در محورهای ارتباطی استان بوشهر ثبت شده است. این میزان تردد نسبت به مدت مشابه سال قبل هشت درصد افزایش یافته است.

در این مدت یک‌میلیون و هشت هزار وسیله نقلیه از جاده‌های استان خارج شده است که هشت درصد نسبت به مدت مشابه پارسال افزایش نشان می‌دهد.

فارس، تهران، خوزستان و اصفهان بیشترین سهم تردد پلاک خودروها در ورود به استان بوشهر ثبت شده است./ ایرنا

ایسو «سی مو» یا «سی تو»؟

شاهرخ سروری

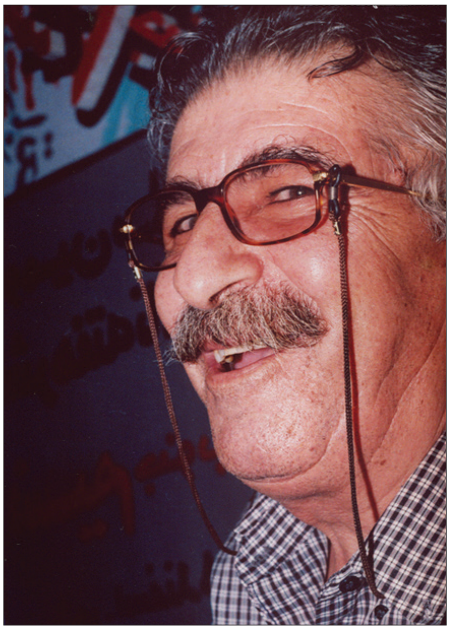
سال‌ها پیش که برنامه رادیویی «سی‌مو سی‌تو» رو طراحی و سپس تهیه و اجرا کردم

از همان سال جزو برنامه‌های پرمخاطب رادیویی بود؛ و همچنان پخش می‌شود

به یاد دارم اواخر اسفند هفتادوپنج یا شش بود که با چهره‌های علمی- ادبی استان تماس گرفتم تا پیام تبریک‌شون رو ضبط و در نخستین «سی‌مو سی‌تو» سال جدید پخش کنم.

صادق چوبک، نجف دریابندری، منوچهر آتشی، احمد دالکی، جعفر حمیدی، علی باباچاهی، احمد سروری، محمدرضا صفدری، عبدالرسول خیراندیش، علیمراد فراشبندی، حسین صافی، عبدالمجید زنگویی، ایرج صغیری، منیرو روانی‌پور، ایرج نبی‌پور، ایرج شمسی‌زاده، فرج الله کمالی.

اینکه با چند تن از این چهره‌های نام‌آشنا و مفاخر علمی و ادبی موفق به گفت‌وگو شدم، یادم نیست؛ اما گفت‌وگویم با زنده‌یاد «منوچهر آتشی» انگار همین دیروز بود ...



– سلام استاد، سروری‌ام شاهرخ.

– سلاااااااااام، چطوری؟ ایسو «سی مو» یا «سی تو»؟

– جونم سی تو استاد، هر چی شما بگین.

– همه‌اش سی تو. چه عجب ! یادی از ما کردی!؟»

و بیان داستان و خواهش من.

استاد قبول کردند و گفتند نیم ساعت دیگه تماس بگیرم. من عقربه‌های تنبل ساعت رو به دوش گرفتم و دویدم نیم ساعت گذشت ...

استاد این شعر رو با صدای گرم‌شون هدیه کردند:

شُدمبو سی تو، شُودَر سی مو، نوروزت مبارک بو
کُموتر سی تو، کُوکر سی مو، نوروزت مبارک بو

هلا ای خطه دریا و دشت، استان ما بوشهر!
گلِ تَر سی تو، کنگر سی مو، نوروزت مبارک بو



تِش چارشنبه سوری مال تو، لرزیدنش سی مو
پرِیدَن سی تو، پَرپَر سی مو ، نوروزت مبارک بو

شو عیدی که هر کس با عزیزش شاد و خَش دل بی
خُوَش‌تر سی تو، غم‌تر سی مو، نوروزت مبارک بو

کُکیسو جون نرو، واگرد، کُل گندمل سی تو
همش سی تو، برادر سی مو، نوروزت مبارک بو

حلا اونجو بهاری‌نُغمه می‌خونن پلیسوکَل
پلیسوک سی تو، شُوپَر سی مو، نوروزت مبارک بو

حلا این‌جو قلاغل پشکل غلطیده ری برفن
سفیدل سی تو، سِهْتَر سی مو ، نوروزت مبارک بو

حلا اونجو خشِ‌اِن بُنگ بُزَل ری گردنه‌ی بُزپَر
بُزَل پاک سی تو، بُزپَر سی مو، نوروزت مبارک بو

حلا اونجو گمونُم پُر غزل بو ، دفتر دریا
غزل‌ها سی تو، دفتر سی مو، نوروزت مبارک بو

«فرج» کُوگ، «ایرجو» بلبل ، مو اون قمری مُخدُونُم
که و گل، سی تو، مُخ‌تَر سی مو ، نوروزت مبارک بو

بگین سی «ایرجو» ای غوره! یاد «آتشی» هم بو
شِلمبُو سی تو، شودَر سی مو، نوروزت مبارک بو

*فرج : فرج اله کمالی (شاعر محلی سرای برازجانی)

*ایرجو : ایرج شمسی زاده (شاعر محلی سرای گناوه‌ای)

این دو عزیز از مفاخر بی‌بدیل و از اساتید بی‌رقیب شعر محلی در استان بوشهر هستند

*شدمبو، شلمبو : گل شب‌بو

*شودر، کنگر : نام گل و گیاه در استان بوشهر

*کموتر، کوکر، ککیسو، پلیسوک، شوپر، قلاغ، کوگ : نام پرندگان در استان بوشهر

*بزپر : پُشت‌پَر دشتستان (منطقه کوهستانی استان بوشهر) زادگاه اَستاد منوچهر آتشی

به یاد دارم، بعد از درگذشت استاد، متن شعر رو به سردبیر هفته‌نامه نسیم‌جنوب «یونس قیصی‌زاده» دادم و منتشر شد. استاد ایرج شمسی‌زاده گفتند این شعر از استاد آتشی نیست. بی‌درنگ با استاد ایرج تماس گرفتم و نوار صدا رو براشون پخش کردم. و روز بعد صدا را روی کاست کپی کرده و براشون فرستادم.

آرامگاه «منوچهر آتشی»؛ شروعی برای توسعه گردشگری ادبی در بوشهر

الهام بهروزی: گردشگری ادبی جزء زیرشاخه‌های گردشگری فرهنگی و همچنین گردشگری میراث است که توسعه آن به بازیابی و بازشناسی هویت فرهنگی و همچنین بازنمایی خردگرایی و اندیشمندی شاعران و نویسندگان ایرانی کمک می‌کند. خوشبختانه جغرافیای ایران به دلیل پرورش چهره‌های ادبی در گوشه گوشه خود، ظرفیت خوبی برای توسعه گردشگری ادبی نه تنها در سطح منطقه‌ای، بلکه در عرصه بین‌المللی دارد؛ چرا که بسیاری از شاعران ایرانی به‌واسطه اشعار فاخر خود از آوازه بلندی در جهان برخوردارند، به‌طوری که امروزه بسیاری از ابیات و اشعار شاعرانی چون خیام، سعدی، حافظ، مولانا و... در حافظه دیگر ملت‌ها خوش نشسته است. از همین‌روست که آرامگاه شاعران مذکور به میعادگاهی برای دید و بازدید گردشگران خارجی و داخلی در طول سالیان تبدیل شده است.

بدیهی است آرامگاه شاعران و نویسندگان صاحب‌اثر در کنار فضاهای مرتبط با داستان‌ها و شعرها و کتاب‌های آن‌ها نقش مهمی در توسعه گردشگری ادبی ایفا می‌کند. در این میان، بوشهر با تربیت چهره‌های ادبی و فرهنگی در بطن خود، ظرفیت مستعدی را برای فعال کردن این شاخه گردشگری در کنار دیگر شاخه‌های گردشگری دارد. منوچهر آتشی یکی از چهره‌های ادبی این دیار است که در شعر معاصر نامی آشناست.

آرامگاه وی امروز به محلی برای اهالی شعر و ادبی جنوب مبدل شده و اغلب شاعران جنوبی برای دیدار وی در ایام سال بر سر مزارش حاضر می‌شوند و اشعاری را زمزمه می‌کنند. بی‌شک آرامگاه این شاعر می‌تواند در کنار خانه علامه بلادی، قلعه محمد خان دشتی (محل کار فایز دشتی، شاعر محلی‌سرای جنوبی) و بخش‌های ویژه فستیوال کوچه به فعال شدن گردشگری ادبی در بوشهر کمک بزرگی کند اما شوربختانه این مهم همچنان در فرهنگنامه و نقشه‌راه گردشگری استان بوشهر تعریف نشده و چنان غریب واقع شده که حتی در تابلوهای راهنمای سطح شهر نیز ردی از آرامگاه منوچهر آتشی دیده نمی‌شود تا دست‌کم گردشگران با دیدن این تابلو به بازدید از این آرامگاه ترغیب شوند.

آتشی در شعرش هیچ‌گاه مردم و دریا را فراموش نکرد

یک استاد دانشگاه درخصوص جایگاه ادبی منوچهر آتشی به خبرنگار ایبنا در بوشهر گفت: جایگاه آتشی در شعر معاصر، جایگاهی قابل قبول و مثبت است. وی با ادبیات ایران آشنا بود و ادبیات ایران را از گات‌های زرتشت تا پهلوی اشکانی و ساسانی می‌شناخت، شعر نیما و معاصران خود را همه خوانده و بسیار آگاهانه و عالمانه به طرف نیما رفته و او را پذیرفته و از پیروان او به‌شمار می‌آمد.

بشیر علوی با بیان این‌که شعر آتشی در فضای رمانتیک موج می‌زد، افزود: از خصلت‌های آتشی این بود که مغرضانه به نقد کسی نپرداخت و شعرش را جایگاه کینه و کدورت و دشمنی نکرد. او با سرودن شعرهای اجتماعی با گرایشی سمبولیستی خود را در گروه شاعرانی مثل شاملو، اخوان، فروغ و شفیعی کدکنی قرار داد. هرچند اشعار آغازین او پیوندی با شعر توللی داشت و در ادامه به شعرهای مدرن غربی رو آورد اما به‌طور کلی شعرش با سروده‌های نیما، اخوان از سویی و با شعرهای رویایی و سروده‌های پست‌مدرن‌ها از سوی دیگر نزدیکی و همسایگی دارد.

علوی یادآور شد: منوچهر آتشی شعر را با زندگی که کاملاً تجربه است، در هم آمیخت و اعتقاد داشت که شعر امروز مسیر تجربه را طی می‌کند.

با توجه به این گفته‌ها می‌توان به نتیجه گرفت که آتشی شاعری شناخته‌شده و دارای مخاطب است که با برنامه‌سازی و دغدغه‌مندی می‌توان آرامگاه وی را که در مکانی دنج با معماری منحصربه‌فرد جای گرفته است به نقطه ثقل گردشگری ادبی استان مبدل کرد.

یک کارشناس گردشگری در این باره به خبرنگار ایبنا در بوشهر گفت: آرامگاه شاعران و نویسندگان نه تنها موجب پویایی گردشگر ادبی که زیرشاخه گردشگری میراث و گردشگری فرهنگی به‌شمار می‌رود، می‌شود؛ بلکه بازتابی از تاریخ ادبیات و فرهنگ و هویت ملی ماست. خوشبختانه در بسیاری از استان‌ها از این ظرفیت‌ها برای توسعه گردشگری ادبی وام گرفته شده است، نظیر خیام در نیشابور، آرامگاه فردوسی در توس، سعدیه و حافظیه در فارس، ابوطاهر در همدان یا مقبره‌الشعرا در تبریز و... که امروز موجب پویایی گردشگری بین‌المللی با اتکا بر گردشگری ادبی شده است.

عماد شیرویس ادامه داد: با توجه به این که منوچهر آتشی به عنوان یک شاعر ملی شناخته می‌شود و آرامگاه وی در یک مکان تاریخی و فرهنگی (فرهنگسرای شیخ حسین چاهکوتاهی) واقع شده که به‌نوعی بازتاب‌دهنده بخشی از تاریخ مقاومت جنوب نیز است، چون یکی از چهره‌های بزرگ استعمارستیز جنوب را در خود جای داده است. بنابراین این مکان، بسیار مستعد برای فعال کردن گردشگری ادبی و فرهنگی است. ما در این مکان، آرامگاه دو چهره موثر را در حوزه ادبیات و تاریخ مقاومت داریم که با تهیه فیلم مستند، برگزاری همایش‌ها و نشست‌های ادبی، برگزاری



تورهای گردشگری (با حضور لیدرهای آشنا با این دو شخصیت) و نشانه‌گذاری در نقشه‌راه شهری می‌توانیم در ایام نوروز گردشگران را به سمت این مکان دیدنی و چشم‌نواز جذب کنیم و بدین‌طریق با توسعه گردشگری ادبی، ظرفیت جدید به گردشگری استان اضافه کنیم.

وی همچنین یادآور شد: با توجه به این‌که از سال گذشته بخش گردشگری به فستیوال کوچه ملحق شده و این جشنواره در تقویم گردشگری کشور به ثبت رسیده، می‌توان بخش ویژه‌ای از این فستیوال را که در هر دوره، شمار قابل توجهی از گردشگران به‌ویژه گردشگران فرهنگی را به بوشهر می‌کشاند، به گردشگری ادبی و بازدید از آرامگاه آتشی و مجموعه شیخ حسین چاهکوتاهی اختصاص داد و مسیری را برای آن تعریف کرد. بی‌شک این رویداد می‌تواند سرآغازی برای دیده شدن و گنجانده شدن آرامگاه منوچهر آتشی در گردشگری بوشهر باشد.

این کارشناس گردشگری سپس به فوایدی که گردشگری ادبی می‌تواند برای استان داشته باشد، اشاره و آن‌ها را به این شرح معرفی کرد: افزایش تعداد گردشگران، آشنایی بازدیدکنندگان داخلی و خارجی با مفاخر ادبی و ادبیات بومی و شاکله آن، ایجاد اوقات فراغت لذت‌بخش و انتقال آموزه‌های گران‌بار تمدن جنوب، تقویت و سرعت بخشیدن به جریان فرهیختگی یا برانگیختن حس کنجکاوی بازدیدکنندگان از طریق تفسیرهای ارائه شده در محل، ارتقای اطلاعات ادبی نسل امروزی و بازشناسی شاعران و چهره‌های ادبی به این نسل، تقویت همبستگی و حفظ نوستالوژی جمعی، پاسداری از ارزش‌های هنری و ادبی، بهبود تصویر و وجه گردشگری در میان عموم به عنوان صنعتی که می‌تواند توسعه اقتصادی و انسانی به همراه داشته باشد و معرفی تصویری نیرومند و جذاب که بازتاب فرهنگ تمدن و ادبیات غنی حوزه فرهنگی ایران زمین باشد، همگی از مزایای رونق گردشگری ادبی در استان شناخته می‌شوند.

این کارشناس گردشگری تاکید کرد: در جای جای کشور ما به‌ویژه بوشهر با توجه به داشتن تاریخ کهن و میراث ناملموس فرهنگی اما متاسفانه کاری در خور این گنجینه پربار صورت نگرفته است. بی‌شک با تدوین برنامه‌های متعدد و فراهم ساختن زیرساخت‌های لازم می‌توان به توسعه گردشگری ادبی کمک کرد. ما در شرایط فعلی با سازماندهی و بسترسازی‌های لازم می‌توانیم پتانسیل‌های ادبی موجود در استان را بالفعل کنیم تا جایگاه و اهمیت گردشگری ادبی ما بهتر مشخص شود.

وی یادآور شد: گردشگری افزون بر اشتغال‌زایی، درآمدزایی و ارتقاء سطح فرهنگی پلی است که انسان‌ها را با ویژگی‌های متنوع به یکدیگر مرتبط می‌کند و زمینه شکل‌گیری پیوندهای اجتماعی افراد و جوامع را فراهم می‌کند./ایبنا



نقدی بر اجراهای موسیقی محلی بوشهر

نگران موسیقی بوشهر هستیم!

شهریار سیّار

اگرچه پیش خردمندخامشی ادب است
به وقت مصلحت آن به که درسخن کوشی

در همین ابتدا لازم می‌دانم تاکید کنم که بدون هیچ‌گونه حب و بغض و مقایسه و طرح نقصان و رجحانی و تنها بر اساس تفاوت جغرافیا و فرهنگ، در این نوشتار روی سخنم سوی همشهریان بوشهری است.

بیش از چهل سال است که عاشق دو نی (نی جفتی و نی انبان) هستم. از همان ابتدا معتقد بودم در درون مجموعه اطراف این دو ساز مواردی هست که بهتر است یا لازم است اصلاح شوند لیکن پیش خردمند بود و خامشی ادب. تا این‌که مدتی قبل با مشاهده بخشی از یک سریال تلویزیونی که در سال ۱۴۰۰ تولید شده و با به یاد آوردن زنجیره‌ای از مشاهدات قبلی، احساس کردم آن‌چه بهتر و لازم می‌دانستم به مرحله هشدار رسیده و دیگر موضوع به‌جای موسیقی بوشهر خود بوشهر است و باید در سخن کوشید. آرشیوها به‌خوبی نشان می‌دهند که با فاصله اندک بعد از نمایش تئاترهای قلندر خونه و محپلنگ در اوایل دهه پنجاه، در فیلم تنگسیر و سریال دلیران تنگستان و در ادامه از آن زمان تاکنون در فیلم‌ها و سریال‌های زیادی هم‌چون فیلم‌های سازدهنی و به‌خاطر هانیه و سریال‌هایی هم‌چون سامو بندری، آسمان من، دکتر قریب، گاندو و... بخش عمده آن‌چه از فرهنگ و گویش و پوشش بوشهر به تصویر کشیده شد من درآوردی بود وپر از واژگان جابجا و نابجا، ته لهجه عربی و آبادانی و پوشش‌های غیرواقعی دشداشه و عقال و روبنده و برقع و... که به خوبی نشان می‌دهند که طرف‌های مقابل ما تحقیق و پژوهش پیشکش حتی حاضر به تماشای ما هم نبوده اند و الگوی‌شان برای به تصویر کشیدن گویش و پوشش ما همان الگوی غلطی است که در تخیل و حافظه دارند. نقطه اوج ماجرا هم در سریال گاندو در چند پلانی است که در بوشهر اتفاق میافتد چون اینبار بازیگران، بوشهری‌اند اما باز مطابق همان الگوی غلط کارگردانی می‌شوند و سوای یکی دوکاراکتر، به‌وضوح در بازی بازیگران بوشهری وغیربوشهری در کنار تفاوت لهجه تفاوت طبقاتی هم موج می‌زند و شوربختانه در این میان در معرفی کاراکتر دو نفرشان تاکید می‌شود که دانشجوی کارشناسی ارشد و حتی رشته یکی جامعه‌شناسی! است اما...

با خود گفتم در چنین فضایی و در مقابل آدم‌هایی که عقل‌شان به چشم‌شان است، افراد و گروه‌های بسیاری در سطحی بسیار وسیع، از خانه و دورهمی و قهوه‌خانه گرفته تا جشنواره و سالن و تالار و متاسفانه به وفور در شبکه‌های اجتماعی بر پایه نی جفتی و نی‌انبان و خیام‌خوانی و تحت عناوین مختلف به اجرای موسیقی مشغولند، اجراهایی که بدون توضیح، یا عینا فرهنگ و اداب و رسوم پنج شش دهه پیش را به تصویر می‌کشند یا اگر نو و تازه اند ریشه فرهنگی ندارند.

با خود گفتم با این شرایط موسیقی دارد ناخواسته به تکرار داستان حوزه سینما در حوزه موسیقی کمک می‌کند، مقارن با اوج‌گیری این نگرانی در همین خصوص گفتگویی داشتم با دوستی غیربومی که دو دهه ساکن بوشهر بوده و موسیقی محلی ما را از طرق مختلف با عشق دنبال می‌کند و آفتاب آمد دلیل آفتاب. در همان ابتدا پرسید ناشوم به کهله یعنی چه؟

گفتم یعنی به قلعه نمی‌روم، بخشی از شعری بومی است به زبان منطقه دشتی.

گفت دشتی کجاست؟

گفتم منطقه‌ای در فاصله هفتاد کیلومتری بوشهر.

گفت موضوعش چیست؟

گفتم راستش را بخواهی نمی‌دانم، از طریق اینترنت جستجو کردم و تا جایی که توانستم معنی کردم.

گفت این که چندان عاشقانه یا شادی‌افزا به‌نظر نمی‌آید چرا با آن کف می‌زنید و شادی می‌کنید؟

گفتم تا الان به آن فکر نکرده بودم ولی ده ها سال است گذشتگان ما همین‌طور می‌خوانده‌اند.

گفت چرا به زبان خودتان نمی‌خوانید؟

گفتم از دهها سال قبل همین را می خوانده اند ضمنا فراز و فرودها و بقول هنری‌ها گام ترانه‌ها طوری است که در صورت تغییر یا حذفش بدجور به درد سر میافتیم.

گفت در هیچ‌کدام از تفاسیر و معانی موسیقی محلی کسی مکلف به تکرار عینی گذشته نیست و می‌توان از گذشته برای تولید کارهای نو نمونه و الهام گرفت.

گفتم...

گفت خیام خوانی زنانه‌تان خیلی زیباست در چه مراسمی اجرا می‌کنید؟

گفتم مرسوم نبوده و نیست به سلیقه خودشان است.

گفت پس چرا آن را تحت نام بوشهر اجرا می‌کنند؟

گفتم...

گفت چه لباس‌ها و چه رنگ‌های شاد و زیبایی پوشیده بودند اما در جای دیگری در بوشهر ندیده‌ام.

گفتم تقریبا هیچ‌کدام‌شان پوشش زنان بوشهری نبوده و نیستند.

گفت ولی می‌گفت محلی بوشهر.

گفتم فراموش کرده اند بنویسند محلی استان بوشهر.

گفت یعنی هنرمندان شما در تلاشند یک جغرافیای بزرگ با تنوع زیاد گویش و پوشش را نمایندگی کنند؟ مگر مناطق دیگر خودشان هنر و هنرمند ندارند؟

گفتم بله فراوان، گفت با این روش که به مخاطب نشانی اشتباه می‌دهید چرا معرفی فرهنگ‌های دیگر را به هنرمندان خودشان واگذار نمی‌کنید؟ گفتم...

گفت چرا در اجراها و حتی آن‌هایی که تحت نام بزرگداشت خیام است هنگام خواندن ترانه‌ها و رباعیات خیام، صحیح خوانی و برخی قوائد ادبی را رعایت نمی‌کنید؟

گفتم بوشهری‌ها در عشق به خیام گوی سبقت را از بقیه ربوده اند. منظورت کجاهاست؟

گفت آشکار است، مقصود حکیم از عبارت عاشق زاری، یک عاشق زار بوده ولی طوری ادا می‌کنید که معنی عاشق گریه و شیون می‌دهد، یا واژه دی که بسته به خوانش هم معنی دیروز و گذشته می‌دهد هم ماه دهم سال، به دفعات جابجا ادا می‌کنید یا «مهتاب نقره سرزد انگشتری به در زد» را «مهتاب نقره زردم انگشتری به دستم» می‌خوانید یا «ای صور (سور) مدم نه وقت خواب است هنوز» را «ای صبح مدم که وقت خواب است هنوز» می‌خوانید یا این‌که خیلی بعید است که رباب با حال خراب برای تهیه لوازم آرایشی و بهداشتی همچون سرخاب و سفیداب به آسیاب مراجعه کرده باشد گفتم...

گفت چرا در کنار نی جفتی و نی‌انبان کار با گویش ملّی ندارید یا انگشت شمارند.

گفتم لهجه و گویش ما یادگار نیاکان ما و ارثیه ارزنده پدران و مادران ما و برای‌مان مقدس است و موظف به حفظ و انتقال آن به نسل آینده هستیم.

گفت نسل آینده بوشهر یا نسل آینده ایران؟ گفتم...

گفت چرا در موسیقی محلی شما نسبت به اهمیت و بروزرسانی متون بی تفاوت‌اند و دهه‌هاست در حال تکرار کلمات و جملات و عباراتی هستند که فقط بیان روزمرگی‌های آدم‌های چند دهه پیش اند و بار مفهومی زیادی ندارند و محتمل‌ترین دلیل وارد شدن‌شان به عرصه موسیقی تنگ آمدن قافیه بوده است؟

گفتم موسیقی محلی همین است.

گفت یعنی موسیقی محلی تکرار عینی موسیقی گذشته است؟ گفتم... گفت بسته به نظرات مختلف تعداد رباعیات خیام بین صد و بیست و پنج تا صد و هشتاد رباعی است چرا کارگر کوزه گری! را رها نمی‌کنید؟

گفتم از یک سو در آن زمان دسترسی به مجموعه رباعیات حکیم ساده نبوده و از سوی دیگر بدلیل پایین بودن سطح سواد، رباعیات دارای عبارات ساده تر گزینش شده اند.

گفت امروزه که سطح سواد بسیار بالاتر است و مجموعه رباعیات با چند کلیک در دسترس چطور؟ گفتم...

گفت گمان نمی‌کنید این شیوه اجرای موسیقی زاویه دید شنونده و بیننده نسبت به کل گویش و فرهنگ بوشهر را تحت تاثیر قرار می‌دهد؟

گفتم شنونده عاشق نی جفتی و نی‌انبان است به بار معنایی ترانه ها چکار دارد.

گفت دیر یا زود که گوش و دلشان از نی‌انبان سیر شد چه؟ گفتم...

گفت تصمیم به اغنا و بروزرسانی ترانه‌ها ندارید؟

گفتم ضرورت و نیازی احساس نمی‌کنیم وگرنه کمبود ادیب و نویسنده و ترانه سرا نداریم.

گفت ممکن است دلیل دیگری داشته باشد؟ مثلا این‌که انسان‌ها بر اساس سرشت خویش به کار و شرایطی که دارند عادت می‌کند و آگاهانه یا ناآگاهانه و بدلایلی همچون ترس ناشناخته و همچنین نگرانی بابت از دست دادن موقعیت فعلی یا دارا نبودن مهارت‌های لازم برای مدیریت کردن وضعیت مورد تغییر، در برابر هرگونه تغییر از خود مقاومت نشان می‌دهند؟

گفتم اجازه بفرما راهی پیدا کنم همه این سوال‌ها را از خود اهالی موسیقی بوشهر و از همه بوشهری‌ها هم بپرسم.

بازگشت خورشید به صحنهٔ شب

شاهین بهرام‌نژاد



سال‌ها گذشت، سال‌هایی که صحنه‌ی تئاتر بوشهر در حسرت گام‌های استادی بود که نبض نمایش را در مشت داشت، دردانه‌ای که کلمات را چونان جواهری تراش‌خورده بر لب بازیگرانش می‌نشاند. سال‌ها گذشت و سکوت، دردی شد بر جان اهل هنر، که جای خالی او را بر صحنه می‌نگریستند و دریغ می‌خوردند. اما گویی زمانه خود را به بازیافتن گم‌گشته‌ای مقروض می‌دانست، که اینک، ایرج صغیری، آن قلندرِ پیرسالِ صحنه، بار دیگر در هاله‌ای از نور و خاطره، در شکوهی که تنها خاص او بود، بر صحنه ایستاد.

شب شولای عبدالرحمن نه فقط نمایشنامه‌ای خوانده‌شده، که ضربان زنده‌ی تئاتر بوشهر بود. آن شب، شبِ برآمدن خورشید از دل تاریکی بود، شبی که گویی پرده‌های صحنه به احترام قامت افراشته‌ی استاد، لرزیدند. صدا که در فضا پیچید، آن طمأنینه‌ی آشنای کلامش، آن وقار و شکوهی که فقط از استاد برمی‌آمد، تماشاگران را میخکوب کرد. گویی سال‌ها در یک‌دم محو شد، گویی خاطره‌ی «قلندرخونه» در جان‌ها تازه شد، گویی تاریخ تئاتر بوشهر، صفحه‌ای نوشت که طلایی‌ترین حروفش نام «ایرج صغیری» بود.

تماشاگران، مسحور و مفتون، هر واژه را با دل شان شنیدند، هر مکث را در جان شان چشیدند. نگاه‌ها خیره به او، نفَس‌ها در سینه حبس، و اشک‌هایی که در نیمه‌ی راه چشم و گونه، بی‌اجازه فرو می‌چکیدند.

عباس جوادی، حمید باغکی، یاران دیرین، در کنار او ایستاده بودند، اقلیمای استاد در کنارش و آن‌سو تر حسام حق‌پرست با زخمه‌ای که بر ساز می‌زد و نوای جان‌نشین ناخدا علی ستوده توگویی این ترانه ابراهیم منصفی را سر می‌دادند:



عکس: امین چاهشوری



نسیم جنوب، عکس: امین چاهشوری



نسیم جنوب، عکس: امین چاهشوری

نمکِ رو زَخمُنُم مَریز، اَ غُصّه دلخونُم مَکُ

ایِ مثل لیلی دلفریب، همدرد مجنونُم مَکُ

اما آن شب، تنها صدا نبود که صحنه را به تسخیر خود درآورده بود، بلکه حضور دوباره‌ی او، خود یک نمایش بود، نمایشی از بازگشتِ غرورآفرین یک استاد.

آن شب، هنر صحنه در این کهن‌بندر، دوباره جان گرفت. تئاتر این شهر دوباره عاشق شد. و ما، همه ما، چشم در چشم او، در دل زمزمه کردیم: استاد! چه خوش‌برگشتیَ

نگاهی و صدایی

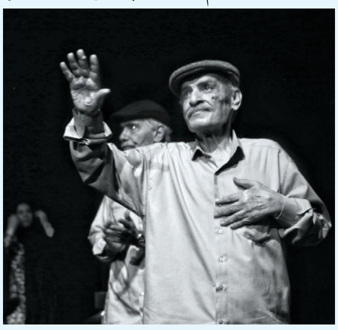
حسین مباهات



دری که به دالان سیاه پلاتو باز می‌شود و تماشاگرانی از چند نسل کنار هم چه آن‌ها که یکه تازی تاتر بوشهر را دیده‌اند و حالا جوان‌ترهایی که به پشتوانه او این‌جا و آن‌جا حرفی برای گفتن دارند همه در کنار هم ساکت و مشتاق نشسته اند. همه تشنه اند.تشنه واژه‌ها. واژه‌هایی که قوس و قزح هزار رنگ را می آفرینند و بر چشم دل می‌نشانند و او از در، در می‌آید. با تنی رنجور از ناملایمات و بی‌مهری‌های زمانه که نتوانسته کمر هنرش را خم کند. اما چشمانی درخشان. دو چشمه زلال اصالت فرهنگ و هنر بوشهر در صورتش که روح تماشاگران را جلا می‌دهد.

چه بیهوده تقلا کرده‌ای! ای طوفان، ویران کن روزگار. او هنوز هم می تواند جادو کند. با کلمات با صدا و با نگاه و تو را دست بسته به معراج هنر. زیبایی و نمایش ببرد. ایرج صغیری این نام بزرگ که بزرگان هنر ایران زمین او را ستوده‌اند ایرج صغیری که اساتید تاتر دنیا برای آوازه قلندرخونه اش سر تعظیم فرود آورده اند.

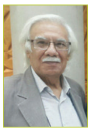
آری همو روبروی تو نشسته. برای خواندن نمایشنامه شب شولای عبدالرحمان. یکی از نمایشنامه‌های اعجاز انگیزش.



رودی خروشان میان ردیف صندلی‌های پلاتو جریان می‌یابد. سطر پشت سطر و صفحات پشت صفحات و نبض کالبد نیمه‌جان تاتر بوشهر می‌زند. محکم و تند، چون ریتم سنج و دمام اول قلندرخونه و تو را به رقص در می‌آورد رقصی مستانه میان گذشته‌ای پرشور و اکنون.

حسرتی، آهی، اشکی و دیگر هیچ ... و صدای دست‌های تماشاگران و عکس‌های برای یادگاری با او که سند زنده فرهنگ و تاتر بوشهر است .

چهار رباعی از عبدالمجید زنگویی



۱

با حافظ رند خوش سخن هم‌سازم
با مردم افتاده زپا همرازم
عمری‌ست که دلبسته‌ی شوراستم و شعر
پیوسته به راه عشق دل می‌بازم

۲

کی صبح سپید جلوه گرخواهد شد
کی تیرگی از نظر به در خواهد شد
یک عمرنشستیم به امید سحر
کی رفع خطر، وقت ظفر خواهد شد

۳

خود زندگی است و زندگی زاست، زن است
او مظهر مهر است و شکوه زمن است
زن معجزه‌ی نظام خلقت، یعنی
بیدار دل است و شوکت انجمن است

۴

ما مساله ساز دوره‌ی خویشتنیم
کارام نداریم، چو امواج یمیم
با ضربه‌ی موج صخره را می‌کوبیم
آغازگرقیام پر پیچ و خمیم

اعتراض به تعطیلی ناگهانی نمایشگاه مشاهیر دیّر

مرتضی کراماتی



حرکتی زیبا در آغازین روزهای سال نو، نوید بارقه امیدی از خواستن برای بزرگداشت مشاهیر و چهره‌های ماندگار در عرصه‌های مختلف ایثارگری وخدمت و علم و ادب و هنر، می داد، که ناگاه در کمتر از ۲۴ ساعت، به خاموشی گرائید: «جمع آوری نمایشگاه مشاهیر».

بندر دیّر – نامی به بلندای همه مردان و زنانش، تلخی و شیرینی‌هایی را در تاریخ وجودی خودش ثبت و ضبط نموده است. امّا با گذر ایام بویژه در زمانه و زمانه‌ای که روحیه مطالبه گری در برخی جاها، حدود تعارفات و بزرگ و کوچکی را هم نادیده می گیرد، برخی موارد و اتفاقات واقعا عذاب آور و شکننده است تا جایی که اگر دلیلش مشخص نشود، انگشت اتهام به سمت همه نشانه می رود.

برای اولین بار در تاریخ بندر دیّر، اقدام قابل قبولی توسط شهرداری و شورای اسلامی(معرفی چهره ها و مشاهیر بندر دیّر) صورت گرفت و هر چند در انتخاب چهره ها، جای خیلی ها خالی بود، اما به‌عنوان یک اقدام فرهنگی، تحسین برانگیز بود و منتظر تداوم این حرکت در سنوات بعد بودیم که ناگهان این شیرینی به تلخی گرائید و بنرهای نصب شده در فلکه مشهور به فلکه آقا مصطفی خمینی ناپدید شد و پرسشی در مردم ایجاد شد که دلیل جمع آوری بنرها چیست؟ بزرگواران شورای شهر و شهرداری دیّر – حداقل این مورد را برای مردم توضیح دهند چرا که حق مردم است که بدانند در شهرشان چه می گذرد؟

هدیه فقر به معلم!

زیبا راستیان



پیام به ظاهر کوتاه است اما شوک‌کننده: «سلام، توزیع آجیل و شکلات به‌صورت اقساط به‌مدت یک هفته از ۲۰اسفنددر تعاونی»

این پیام از تعاونی مصرف فرهنگیان بوشهر به اعضا فرستاده شد. پیامی که کوتاه است اما دنیایی تفسیر در پی دارد.

این پیام یعنی: فرهنگیان بوشهر یا شاید کل ایران، شما از خرید نقدی ساده‌ترین ملزومات شب عید عاجزید. حتی نمی‌توانید کمی آجیل و شکلات برای منزل ببرید. میوه و شیرینی و لباس و ... که دیگر بماند.

این پیام نشانگر تحقیر شدن قشر عظیمی از جامعه است، یعنی قشر فرهیخته در فقر مطلق دست و پا می زند.

هنوز از روزهای سیاه کرونا زیاد دور نشدیم. به‌خاطر بیاورید که تعطیلی مدارس و آموزش آنلاین باعث شده بود که دانش‌آموزان در خانه بمانند و فضای مجازی پر شده بود از کلیپ‌های طنز تلخی که خانواده‌ها از آموزش ساده ترین مفاهیم درسی و کنترل و نگهداری فقط و فقط یک دانش‌آموز که اتفاقا فرزند همان خانواده بود و بسیار عزیز بود ناتوان بودند. در حالی که معلم‌های سراسر کشور در روزهای عادی همیشه به ده‌ها دانش‌آموز از خانواده‌های مختلف با سطح فرهنگی و مالی و هوشی و عقیدتی متفاوت به شکل موثری هم‌زمان آموزش می دادند و می‌دهند.

چه بر سر فرهنگیان آوردید که شیرینی شکلات را در کام‌شان به زهر تبدیل کردید، مسئول این حجم از تحقیر چه کسانی هستند.آیا فکر نمی کنید که بستگان فرهنگیان که روزهای عید به دیدارشان می آیند در حالی که پذیرایی می شوند به این فکر می‌کنند که این شیرینی و آجیل، قسطی خریداری شده و نگاه‌شان به میزبان چگونه است؟ فکر نمی کنید که فرزندان این خانواده را چگونه سرشکسته می‌کنید؟چگونه پدر و مادر فرهنگی را در چشم فرزندان می شکنید و خرد می کنید؟

فرهنگیان عزیز ! آن که باید تا ابد شرمسار و خجل باشد شما نیستید.کسانی که با ندانم کاری شما را به این پایه رسانده اند که مدیر فروشگاهی جرات می‌کند به شما پیشنهاد خرید شکلات قسطی کند شرمنده است.

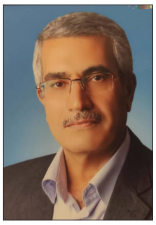
هر کجای دنیا بروید و این پیام را به مردم نشان بدهید متوجه می شوند که ارج فرهنگیان در کشوری که دم از مسلمانی می زند تا چه اندازه نازل شده است.

ده‌ها آیه و حدیث کی به کار می آیند؟: «هر کس مرا کلمه ای آموخت مرا بنده خود کرد» (امام علی‌ع).

هرگاه می خواهید پیشرفت جامعه ای را ببینید به شرایط رفاهی معلمان آن جامعه و فرهنگ آموزش آن بنگرید. در کشوری که فقر و حقارت را به معلم هدیه داده هرگز انتظار تغییرات مثبت نداشته باشید. وضعیت حال حاضر نشان می دهد که چه بر سر معلم و تعلیم و تربیت آمده است. رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون. دست از شعار دادن بردارید. این حنا مدت‌هاست دیگر رنگی ندارد.

فرصت گردشگری نوروز برای توسعه بوشهر

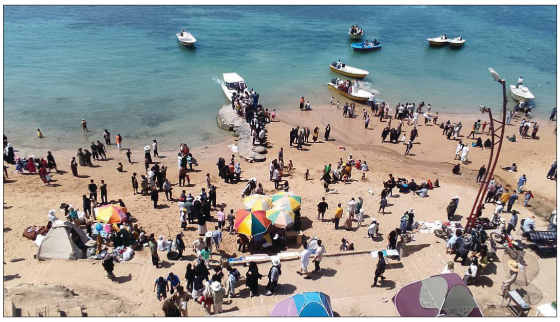
عبدالرزاق ریشهری‌زاده



نوروز همواره نویدبخش شکوه زمان، تنوع رنگ‌ها، شادابی، نواندیشی، دید و بازدیدها، کنار گذاشتن کینه‌ها و تقویت روابط انسانی بوده است. ایرانیان با پایداری در برابر چالش‌های سیاسی و اجتماعی و هجوم فرهنگ‌های بیگانه، هوشمندانه توانسته‌اند این آیین کهن را حفظ کنند. آیین‌هایی مانند نوروز علی‌رغم گستردگی جغرافیایی و تنوع فرهنگی و قومیتی عامل و مولفه‌ای ارزشمند در انسجام ملی مردم ایران بوده و می‌باشد. نوروز نه تنها در ایران، بلکه در کشورهایی چون افغانستان، تاجیکستان، آذربایجان، ارمنستان و ترکیه نیز رونق دارد و به‌عنوان یک میراث فرهنگی ناملموس جهانی شناخته شده است.

در این میان، بوشهر با هوای مطبوع بهاری، ساحل نیلگون خلیج‌فارس و مردمانی مهمان‌نواز، دریا دل و گرم همواره یکی از مقاصد جذاب گردشگری نوروزی بوده است.

اگرچه بوشهر از گذشته دور همواره پذیرای مهمانان نوروزی بوده اما طی سال‌های اخیر، با برگزاری جشنواره‌هایی مانند فستیوال کوچه، خیام‌خوانی، موسیقی محلی و احیای معماری سنتی، بیش‌ازپیش مورد توجه گردشگران قرار گرفته است. شب‌های این شهر با نورپردازی‌های زیبا، نوای موسیقی و کافه‌های سنتی غذاهای محلی رنگ و بویی ویژه می‌یابد و با فضای باز اجتماعی که احساس می‌شود تجربه‌ای دلنشین برای مسافران رقم می‌زند. البته بوشهر همیشه شهر تعامل و رواداری بوده است به‌طوری‌که جاذبه‌های فرهنگی این شهر هر مهمانی را مرعوب خود می سازد.



با این‌حال، برخی کمبودها در ارائه خدمات گردشگری محسوس است. مشکلاتی مانند ترافیک شهری، کمبود پارکینگ، نبود سرویس‌های بهداشتی عمومی مناسب و کمبود هتل‌ها و مهمانسراها، نیازمند توجه و برنامه‌ریزی دقیق هستند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که ظرفیت پارکینگ‌های سطح شهر تنها پاسخگوی ۴۰ درصد از حجم خودروهای ورودی در ایام نوروز است. همچنین، تعداد اماکن اقامتی رسمی با رشد ۲۰ درصد طی یک دهه گذشته همچنان پاسخگوی تقاضای روزافزون مسافران نیست. در حالی که با استفاده از زمین‌های بلااستفاده برای پارکینگ، توسعه مراکز اقامتی، احداث پلاژهای ایمن برای شنا، ساماندهی قایق‌های تفریحی و ایجاد مراکز درمانی سیار، می‌توان تجربه‌ای بهتر برای گردشگران رقم زد.

یکی از چالش‌های مهم گردشگری در بوشهر، آسیب‌هایی است که گردشگران به میراث فرهنگی و بافت قدیمی شهر وارد می‌کنند. عدم نظارت کافی باعث شده است که بسیاری از بناهای تاریخی دچار تخریب تدریجی شوند. فرسایش دیوارهای تاریخی، یادگاری‌نویسی بر روی آثار فرهنگی، ریختن زباله در اماکن قدیمی و ورود غیرمجاز به برخی خانه‌های تاریخی، از جمله مشکلاتی است که ناشی از گردشگری بدون برنامه‌ریزی و کنترل مناسب است. در حالی‌که می توان گردشگری شهری و برون شهری را با تورها و با همراهی تور لیدرها از آسیب‌ها جلوگیری کرد و شکلی بهینه و علمی به حضور گردشگران داد همچنین، برخی از بازاریان دست‌فروش و غیر بومی با عرضه اجناس نامرغوب به گردشگران، باعث تضعیف هویت اصیل صنایع‌دستی منطقه شده‌اند. برای مقابله با این مشکلات، اجرای قوانین سخت‌گیرانه، افزایش گشت‌های نظارتی، نصب تابلوهای هشداردهنده و آموزش گردشگران در زمینه حفظ میراث فرهنگی ضروری است.

سیاست‌های علم محور و قانونمند مسئولین در قبال گردشگری، تأثیر مستقیمی بر جذب و مدیریت گردشگران دارد. برخی تصمیمات مثبت مانند بهبود زیرساخت‌ها، توسعه اقامتگاه‌ها، ارائه مشوق‌های مالی برای سرمایه‌گذاران حوزه گردشگری و حمایت از جشنواره‌های فرهنگی، باعث رونق این صنعت شده و می‌شود. با این‌حال، برخی سیاست‌های نادرست مانند عدم توجه به ظرفیت شهری، عدم سرمایه‌گذاری مناسب در سیستم حمل و نقل عمومی، ضعف در تبلیغات بین‌المللی و نبود نظارت کافی بر قیمت‌گذاری خدمات، موجب کاهش کیفیت تجربه گردشگری شده است. افزایش قیمت‌های غیرمنطقی در اقامتگاه‌ها و رستوران‌ها، موجب نارضایتی بسیاری از مسافران شده و ممکن است در درازمدت به کاهش گردشگران منجر شود.

از نظر اقتصادی، گردشگری یکی از مهم‌ترین عوامل رشد و توسعه بوشهر محسوب می‌شود. طبق داده‌های رسمی، درآمد حاصل از گردشگری نوروزی در بوشهر در سال ۱۴۰۳ حدود ۶۵ درصد بیشتر از سال ۱۳۹۸ بوده است که نشان از اهمیت توجه به این بخش دارد. ورود گردشگران موجب رونق کسب‌وکارهای محلی، افزایش اشتغال، توسعه بازارهای صنایع‌دستی و افزایش درآمد هتل‌ها و رستوران‌ها شده است. با این‌حال، عدم مدیریت صحیح منابع مالی و عدم برنامه‌ریزی برای سرمایه‌گذاری‌های پایدار، می‌تواند این فرصت اقتصادی را تحت‌الشعاع قرار دهد. گردشگری می‌تواند سهم قابل‌توجهی در تولید ناخالص داخلی استان داشته باشد، اما به شرطی که سرمایه‌گذاری‌های هدفمند در این بخش صورت گیرد. بهبود خدمات شهری، توسعه حمل‌ونقل عمومی، تشویق سرمایه‌گذاران به احداث هتل‌های استاندارد و ترویج بسته‌های گردشگری متنوع، از جمله مواردی که دریا محور باشد می‌تواند منجر به پایداری درآمد حاصل از این صنعت شود.

همچنین، استفاده از ظرفیت‌های جدید مانند گردشگری دریایی، توسعه اسکله‌های تفریحی، ارائه بسته‌های سفر اقتصادی برای خانواده‌ها و استفاده از فناوری‌های نوین در معرفی جاذبه‌های بوشهر از طریق اپلیکیشن‌های گردشگری و تبلیغات دیجیتال، می‌تواند تأثیر بسزایی در رشد این صنعت داشته باشد. اگر مدیریت گردشگری به‌صورت علمی و با رویکردی آینده‌نگرانه انجام شود، می‌توان بوشهر را به یکی از قطب‌های اصلی گردشگری کشور تبدیل کرد.

چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای برای نجات فوتبال بوشهر دیده نمی‌شود

علیرضا بازدار



نقد زیر نقطه نظرات فردی علاقمند به فوتبال این دیار است که به نگارش در آمده است. اگر نامی از افراد تاثیرگذار و خادم فوتبال بوشهر برده نشده سهوی است.

اتفاقات چند روز اخیر فوتبال چمنی و فوتبال ساحلی تیم‌های ملی و درخشش بازیکنان بوشهری، بیانگر چند نکته قابل تامل برای زحمتکشان و علاقمندان این دیار به شرح زیر است:

۱- در دهه ی ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ وقتی فوتبال کشور به‌صورت آماتور برگزار می شد، همواره جوانان بوشهری نه تنها در جنوب، بلکه در کشور وزنه ای قابل اعتنا بودند.

در این میان از مدیریت بزرگانی چون مرحوم پوربهی و کبگانیان (روحشان شاد)، در آن دوران به‌سادگی نمی توان گذشت.

کلیه تیم‌ها در دستجات مختلف تا محلات، در زمین‌های خاکی فعال و پرورش‌دهنده جسم و روح بازیکنان خود بودند. سختی های تمرین و مسابقه در آن زمین‌ها را تنها ورزشکارانی می‌توانند بیان کنند که هریک امروزه با تبعات مشکلات آن روزها درگیر هستند. بنابراین، بوشهر از دیر باز نرم افزار کار را برخلاف سخت افزار داشته و به‌نحو قابل اعتنایی نیز در خدمت ورزش کشور بوده است.

۲-در فوتبال ساحلی نیز از ابتدای پیدایش آن کشور، به سبب هم‌جواری بوشهر با دریا، ماسه و شوق فوتبالیست‌ها از بازی در زمین‌های خاکی و سبخزار حرف اول را تا سالیان دراز زده و در صورت حمایت خواهد زد. تلاش برادران محترم طبیب‌نژاد که با عشق و علاقه فراوان جوانان این دیار را پرورش می دادند، قابل چشم‌پوشی نیست.

۳- وقتی فوتبال کشور به اجبار از آماتوریسم فاصله گرفت، با توجه به قوانین و ضوابط Afc متاسفانه محدودیت‌ها و فشارهای مختلف از جمله نبود مدیران شایسته، حامیان مالی و... ما را به گوشه رینگ فرستاد.

هر فردی که در کشور صاحب اسمی در فوتبال بود، فرصت را غنیمت شمرد و بوشهر را سکوی ارتقای مالی و موقعیت خود قرار داد و چنان به فوتبال ما ضربه زدند،که باشگاه شاهین را که از ابتدا مروج فرهنگ اخلاق، درس و ورزش بود دستمایه فعالیت‌های سیاسی خویش نمودند و در ادامه یک شهر ماند و آرزوهای بر باد رفته‌اش از جمله تراژدی سقوط وحشتناک دو باشگاه مردمی شاهین و ایرانجوان.

نکته برجسته این دوره عدم وجود و فعالیت مدیران و افراد قابل اعتنا و کنار کشیدن یا حذف برخی از آن‌ها به علل نامشخص در بوشهر است، که نشان دهنده یکی از علل مهم انحطاط فوتبال ما در گذر زمان تا امروز است.

اگر در دهه ۱۳۸۰ علاقمندی و حمایت‌های



دکتر رضوی و تلاش های آقای نجفی در هیات فوتبال نبود در اصل امکان نام بردن از یک مدیر کار آمد ورزشی میسر نبود!

در حال حاضر چه در بحث اداره کل ورزش و جوانان و چه هیات فوتبال بوشهر ما دچار مشکلاتی هستیم که در صورت تداوم می تواند ضربات جبران‌ناپذیری به ورزش استان وارد نماید!

۴- باتوجه به تنیده شدن دخالت‌های روز افزون سیاسی در ورزش و مشکلات غیر قابل انکار اقتصادی کشور، چشم‌انداز بازیابی موقعیت گذشته فوتبال بوشهر روشن و امیدوار کننده نمی باشد.

واقعیت امر این است، که وقتی استاندار بوشهر پس از بازی با ازبکستان پیامی را ارسال می‌نماید، چیزی که بتواند دلسوزان، جوانان و نوجوانان بوشهری را به تغییر در کوتاه مدت امیدوار کند هم‌چنان به چشم نمی‌آید و در بر همان پاشنه می چرخد.

حال که روزنه ای برای گشایش مشکلات فوتبال بوشهر دیده نمی‌شود، جا دارد از مدیران ارشد استان درخواست شود که فکری به‌حال افزایش خروجی‌های شهر بوشهر از جمله اداره بندر از طریق بندر نگین، با هدف کاهش ترافیک آزاردهنده‌ای که در نوروز امسال در میدان غدیر پدید آمده، بنمایند.

صعودی در سکوت؛

وقتی فوتبال دیگر صدای مردم نیست

ولید صفری



روزی نه‌چندان دور، صعود تیم ملی به یک تورنمنت جهانی، خیابان‌های این سرزمین را غرق در شادی می کرد. از پیر تا جوان، با پرچم‌هایی در دست و فریادهایی از عمق وجود، ایران را ستایش می کردند. اما این بار، صعودی که همیشه طنین افتخار داشت، در بی‌تفاوتی و خاموشی جامعه گم شد. فوتبال، این پدیده اجتماعی که زمانی انعکاس احساسات یک ملت بود، امروز به ابزاری برای منافع شخصی و قدرت‌طلبی سیاسیون بدل شده است. مردمی که روزگاری برای هر پیروزی سر از پا نمی‌شناختند، حالا از کنار این اتفاق بزرگ، با بی‌تفاوتی عبور می‌کنند. نه از آن هیجان خبری هست، نه از آن همبستگی ملی که فوتبال را به پدیده‌ای فراتر از ورزش تبدیل می کرد.

اما چرا؟ چرا فوتبالی که همیشه زبان گویای مردم بود، حالا دیگر طنین شادی در دل‌هایشان نمی‌اندازد؟ پاسخ را باید در بحران‌های عمیق اجتماعی و اقتصادی جست‌وجو کرد. در فقر و نابسامانی‌ای که زندگی مردم را به حدی سخت کرده که حتی بزرگ‌ترین پیروزی‌های ورزشی هم مرهمی بر دردهایشان نمی‌شود. فوتبال همیشه فراتر از ۹۰ دقیقه بازی بوده است؛ آیینه‌ای از جامعه که حالا غبار خستگی، ناامیدی و سرخوردگی بر آن نشسته است. این بی‌تفاوتی تنها حاصل یک بحران نیست، بلکه نتیجه سال‌ها بی‌تدبیری و سوءمدیریت کسانی است که مدعی اخلاق و انسانیت بودند اما مردم را در تنگنای معیشتی رها کردند.

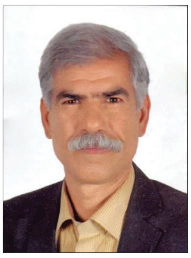
زمانی، فوتبال محل تجلی غرور ملی بود، اما امروز برای بسیاری به صحنه‌ای برای نمایش قدرت و بهره‌برداری سیاسی تبدیل شده است. مسئولانی که باید برای سربلندی این ملت تلاش می کردند، حالا از هر فرصتی برای تبلیغ خود و سرپوش گذاشتن بر بحران‌های واقعی جامعه بهره می‌برند. فوتبال دیگر بهانه‌ای برای شادی نیست، بلکه نمایشی است که مردم تماشایش می کنند، اما باورش ندارند. این که مردم پس از صعود، دیگر به خیابان‌ها نمی آیند، فریاد نمی‌زنند و شادی نمی کنند، نه از سر کم‌ارزشی فوتبال است، نه از بی‌علاقگی به تیم ملی، بلکه نشانه‌ای از زخم‌های عمیقی است که دیگر با هیچ پیروزی‌ای التیام نمی‌یابد.

وقتی مردمی که روزی با هر گل از جا می‌پریدند، حالا بی‌اعتنا از کنار موفقیت تیم‌شان عبور می کنند، باید فهمید که چیزی در این میان شکسته است. چیزی که با هیچ نمایش رسانه‌ای و شعارهای کلیشه‌ای قابل ترمیم نیست.آن شب‌هایی که خیابان‌ها تا صبح غرق در هیجان بود، حالا در سکوتی سنگین فرو رفته است. نه از آن فریادهای «ایران، ایران» خبری هست، نه از آن بوق‌هایی که تا سپیده‌دم خاموش نمی‌شدند. فوتبال، که زمانی انعکاس امید و هیجان این مردم بود، حالا تنها یک تصویر از گذشته‌ای است که دیگر بازنخواهد گشت. اما آیا گوش شنوایی هست که این سکوت سنگین را بشنود؟ آیا کسی در میان این همه مدعی، درد و رنج این مردم را درک می کند؟ بعید است، چراکه برای آن‌ها همیشه «مرغ یک پا دارد» و حقیقت را فقط آن‌گونه که خود می‌خواهند، می‌بینند.



شعرهای عاشقانه در مشق نوروزی

عبدالرسول سلحشورنژاد



مشق شب همیشه و همه دوره ها برای دانش‌آموزان یه معزل بوده و هست و مشق ایام تعطیلات نوروز انتهای چالش دانش‌آموز ، بخصوص بازیگوش‌هاش، که من به قول بعضی‌ها آخرینش بودم .

کلاس چهارم ابتدایی، سال ۴۸ – ۴۹ بود. خونه ما بندر ریگ بود، بابامون کارمند اداری بود و هر دو سه سالی به یک جایی منتقلش می‌کردند.

نوروز که شد من با یکی از دوستان پدرم فرستادند بوشهر خونه پدربزرگم. من و برادرم خیلی فضول بودیم و وقتی با هم بودیم، به قول مردم خیلی آتیش می‌سوزندیم، بخاطر همین توی این ایام از هم جدامون می‌کردند و منم چون‌که خیلی دانش‌آموز درس خونی بودم! یادم رفت کتاب و دفتر مشقم با خودم بیارم.

اون موقع‌ها معلما میگفتن دوتا دفتر ۱۰۰ برگ بیارین برای مشق نوروز یکی برای ریاضی یکی برای فارسی و مهر مدرسه هم از دفتر دبستان می‌آوردن و همه برگهای دفترها را مهر و شماره می‌زدند، مثل این‌که می‌خواستند دفتر روزنامه و کل بانک‌ها را برای سال مالی پلمپ کنند که کسی نتونه توش دزدی کند. خلاصه ما اومدیم سفر بدون دفتر و کتاب، دو سه روز که تو بوشهر گشتیم تازه دوزاریمون افتاد که ما مشق شب هم داریم یعنی دو زاریمون انداختن، پدر بزرگم گفت بابا مگه مشق چیزی نداری که همش میگردی؟ اون موقع دوزاریه با لگد افتاد، منم پررو و حاضر جواب، گفتم دارم ولی دفتر کتابم یادم رفته بیارم. اون گفت خوب حالا میخوای چکار کنی؟ گفتم وقت زیاد هست میرم یه دفتر می‌خرم کتاب هم از غنچو می‌گیرم مشقامو می‌نویسم. اونم گفت آفرین ولی اونم مشق داره، گفتم اشکال نداره یه شب کتاب فارسیش پیش من باشه من می‌نویسم او ریاضی بنویسه، یه شب هم اون فارسی بنویسه و من ریَاضی.

و جریان این‌طور شد که فردا کتاب از غنچو گرفتم. غنچو اسمش غلامرضا بود، پدر و مادرش از زمان کودکی به خاطر تپل بودنش بهش گفته بودن غنچو و این نام براش مونده بود. همه تو محل به همین نام صداش می‌زدند و دیگه عالم گیر شده بود.

دفتری از دکون خریدیم و شب اول شروع کردیم به نوشتن ۱۰ برگی نوشتم اونم چه نوشتنی؟! درشت درشت که زود سطرها پر بشه و صفحه به آخر برسه، دو سه شب به همین منوال گذشت، صبح کتاب فارسی می‌بردم ریاضی می‌آوردم ، پس فردا برعکس.

در روزها با بچه محلی‌های هم سن خودمون که چند تایی بودیم گردش. اون دوران سنگی، باغ زهرا، هلالی، بنمانع، بیسیم یا باغ پاکرا، جفره... محله‌های شهر بوشهر از هم هر یکی ۵۰۰ متر و بیشتر کمتر فاصله داشتن و بینشون گندم کاری بود و بعضی جاها نخلستون بود و توی فصل بهار سر سبز. جالبه که بدونید از خیابان ولیعصر به طرف جنوب بهش می‌گفتن صحرا و از اونجا تا عمارت کپتان یا پل کپتان که الان بانک صادرات مرکزی هست، شوره‌زار بود و هیچ خونه‌ای و چیزی نبود و اولین خانه بزرگ و ویلای همین جای ساختمان بانک صادرات بود که بهش می‌گفتن عمارت کپتان و بعد از اونجا تا به امامزاده و سبزآباد و سرتل به فاصله ۲۰۰ متر ۵۰۰ متر و کمتر و بیشتر عمارت‌های تجار و



بزرگان و کنسولگری کشورها ادامه داشت که عمارت گلشن که بانک ملی شعبه گلشن اونجا ساخته شده، عمارت دریابیگی، عمارت دشتی، عمارت کازرونی، عمارت جرمنی و عمارت ملک از جمله اونها بود.

روز سوم که غنچو کتاب آورد رفتیم پشت عمارت کنسولگری انگلیس، اطراف چاه‌های غریبی (غرب محل فعلی استانداری بوشهر که آب شیرین داشت)، دور برِ چاه‌های غریبی درخت کنار زیادی بود و ما شیفته کُنار، کتاب زمین گذاشتیم و سنگ برداشتیم به درخت کُنار سنگ زدن و میوه کنار چیدن جمع کردن و خوردن و جیب‌هامون پر کنار کردیم راه افتادیم بریم جای دیگه فضولی کنیم. ظهر که گرسنمون شد، اومدیم خونه، نهار که خوردیم سرگرم شدیم به شیطنت که پدر بزرگم گفت چه‌طور امروز کتاب نیوردی مشق بنویسی؟ که یک‌باره مثل این که گنز (زنبور) جاییم زده باشه از جا پریدم و زدم تو سر خودم. گفت چه شده؟ گفتم کتاب جایی جا گذاشتم. پریدم رو دو چرخه، سر چاه‌های غریبی دنبال کتاب... خلاصه رسیدیم به محل کتاب، دیدیم کتاب نیست این طرف نگاه کن اون طرف ببین، ناگهان چشمم افتاد به یک بز کتاب خوان، دیدم کتاب تو دهن بز که مشغول خواندن و خوردن .. دویدم دنبال بز، بز کتاب تو دهن پا گذاشت به فرار. دیدم کتاب افتاد، خوشحال شدم،اما تو دهن بز هنوز قسمتی از کتاب بود، رسیدم به کتاب، تا گویا اول کتاب خواندن بز بوده و از جلد شروع کرده بوده به خوردن و بعد خوردن که من بهش رسیدم و قضیه نه چندان ولی به خوبی گذشت.

فردا که کتاب به غنچو دادم دیگه غنچو کتابش بهم نداد البته اونم بدتر من بچی درسخونی نبی ولی خو کتابش خراب شده بود. خوب حالا بی کتابی چه بکنیم؟ مشکل بی کتابی نبود، مشکل پدر بزرگم بود که اگر مشق نمی‌نوشتم، یقم می‌گرفت. شب دفتر آوردیم شروع کردیم به نوشتن، گفت بوا تو خو کتاب نداری چطوری داری مینویسی؟ گفتم آبابا یه مشتیش حفظی می‌نویسم چون ازش خیلی نوشتم و هر چیش یادم نیاد از رو نوشته‌های شوی قبلیم که تو دفتر نوشتم می‌نویسم. اونم گفت آفرین بچم آفرین ها بوا بینویس تا ملا بشی خم می‌برمت تو اداره بندر سر کار دفتری.

مو حفظی می‌نوشتم اونم که سواد نداشت بیاد ببینه چه می‌نویسم و من از این مسئله سواستفاده کرده و می‌نوشتم: آمنه آمنه چشم تو جام شرابه منه ، بیرون نرفته عشق تو از دل آمنه آمنه... شده ام بت پرست تو قسم به چشمون مست تو ...... می بخور منبر بسوز و مردم آزاری مکن، این دو روز عمر کوته ، دل آزاری مکن ..... شبا که بر می گردن خونه کلاغ‌ها بیاد اون روز میفتم که بهم گفتی بیا از مدرسه فرار کن، فرار کردم، من از اون روز زنگ آخر، نرفتم مدرسه تا سال دیگر...

خلاصه تمام شعرهای آغاسی که تو بورس بود و جمال وفایی و عارف و بقیه خوانندها نوشتم تو دفتر مشق تعطیلات نوروزیم.

روزی که تعطیلات تموم شد و رفتیم سر کلاس، من دل تو قفسه سینم نبود، قلبم مثل طبل صدا می‌داد، فکر می‌کردم اگر معلم بیاد نگاه دفترم بکنه و ببینه چه نوشتم از دبستان اخراجم می کنه، ولی دلداری خودم می‌دادم، کجا نگاه می کنه؟ ای همه مشق ۸۰ تا دفتر هست.

معلم گفت : مشقاتون نوشتین؟ گفتیم بعله. خوب دفترها بزارین رو میز، حسین تو دفتری این ردیف خط بزن، علی تو ردیف وسط، تقی تو ردیف آخر خط بزن، مرا میگی انگار بادکنکی که بادش خالی بشه، همین‌طور که شق نشسته بودم فرو رفتم تو خودم و یه نفس راحتی کشیدم. توی دلم گفتم آخیش، آخه تعطیلات نوروز مال مشق نوشتنه، خوتون میرین خوش‌گذرونی و دو تا دفتر ۱۰۰ برگ که میشه ۴۰۰ صفحه مشق میدین به دانش‌آموز؟!

*

با پوزش و سپاس از معلمان و استادان عزیزمان که شیطنت‌های ما را تحمل کردند امیدوارم به آموزگاری خودشون ببخشند.

به یاد پدر بزرگم حاج معد حاجی (حاج محمد) که خیلی ماها را دوست داشت و ما با شیطنت مون خیلی اذیتش می کردیم ، سپاس از پدر ها و مادرها .

بیاد غنچو که، پشت فرمان سکته کرد و ترک دنیا نمود.

کتاب نویسی سرکاری!

امیر حسن طالبی



عشق تعطیلات عید نوروز؛ تو دل بچه ها (که ماهم مستثنی نبودیم)؛ غوغائی بپا می کرد . ۱۵ روز تعطیل مدرسه، که بعضا دو سه روز اضافه هم (حالا به هر دلیل) به آن وصل می‌شد و نیز مرخصی برخی معلمین (بعد از ۱۵ روز) که چیزی در ردیف تعطیلات بود، مایه‌ای می‌شد برای نشاط بیشتر بچه‌ها. در موقع تحویل سال، تمام اعضای خانواده، دور هم و درکنار سفره «هفت سین» جمع می‌شدیم با لباس‌های نونوار.

در اوائل دهه چهل خیلی از خانواده‌ها، تنها یک رادیو در خانه داشتند و از تلویزیون، خبری نبود. بنابراین صدای رادیو درپخش مراسم ورود به سال جدید، برای اغلب ما جذابیت داشت و با اتمام تشریفات اولیه و ورود به سال نو؛ برنامه دید وبازدیدها که معمولا از قبل طرح ریزی شده بود، شروع می‌شد. اولویت رفتن به منزل بزرگترهای فامیل بود.

آن وقت ها کمتر کسی، اتومبیل شخصی داشت و رفت وآمدها اغلب ازطریق و توسط وسائط نقلیه عمومی مثل اتوبوس و تاکسی صورت می‌گرفت و بستگی داشت اگر تعداد نفرات، زیاد بود تردد به وسیله اتوبوس که کرایه‌اش یک ریال که بعدها به دو ریال، افزایش داده شد، انجام می‌شد. تاکسی هم کرایه‌اش ده ریال (یک تومان) بود.

درآخرین روز اسفند ماه، مدیر / ناظم و معلم ها درحیاط مدرسه، حضور یافته و بچه‌ها درصف های مرتب و با نظم خاص، سراپا گوش منتظر سخنرانی مسئولین مدرسه بودند: «...آقایان ضمن تبریک سال نو، ساعتی دیگر، شما راهی منازل‌تان خواهید شد و از فردا و زمان تحویل سال جدید، مدت ۱۵ روز در اختیار خود و خانواده های‌تان خواهید بود و درپایان تعطیلات، با روحیه‌ای به مراتب شاداب‌تر، به مدرسه می آیید.»

بعد، یکی از معلمین به نمایندگی از جانب بقیه همکاران، پشت میکروفن قرار می گرفت: «بچه های عزیزم !!! برنامه کوچکی در زمان تعطیلات برای شما در نظر گرفته‌ایم وآن موضوع کتاب نویسی است، یعنی شما در هر رده سنی و کلاسی که هستید، ازکلاس اول تا ششم،کتاب فارسی خودتان را از صفحه اول تا انتها (هرشب چند صفحه) را با خط خوش و خوانا می‌نویسید و آن‌را بعد از تعطیلات، برای ما می‌آورید».

روزهای اول تعطیلات، با دید و بازدیدهای مرسوم می گذشت و تکلیف مربوطه را که از ابتدا سهل و ساده به نظر می‌آمد و ما انجام روزانه آن‌را به روزهای بعد موکول می کردیم و اگر هم دستی به قلم می‌بردیم، زود آن‌را کنار گذاشته و نوشتنی‌ها را به روزی دیگر وامی‌گذاشتیم و یک‌دفعه متوجه می‌شدیم که مثلا ۱۱ – ۱۲ روز از تعطیلات سپری شده و ما هنوز یک دهم تکلیف محوله را هم انجام نداده ایم. تازه تدارک روزهای پایانی تعطیلات مثل تدارک برای سیزده بدر و غیره هم مزید بر تراکم افکارمان میشد و خلاصه سعی می کردیم به هر نحو که شده حجم کار را تقلیل بدهیم. تعجیل و سرعت دادن به کار، کیفیت نوشته ها را بسیار کم می کرد. ضمن این‌که دست و چشم و گردن‌مان هم دچار خستگی زایدالوصفی می‌شد و این‌جا بود که دردل، هرآن‌چه بد و بیراه بود را نثار مسئولین مدرسه می کردیم. آخر این چه تعطیلی‌ای بود و نتیجه این «کتاب‌نویسی»، چه می‌توانست باشد. کار عجله ای با خطوط کج و معوج و هزار جور «رج زدن» و پرش لغات و جملات!

در پایان تعطیلات، تحویل نوشته های به اصطلاح کتاب نویسی، به معلمین و برخورد ایشان جالب بود. برخی از بچه ها از «یار کمکی» (مادر، پدر و بستگان دیگر)، استفاده کرده بودند لذا تکلیف تحویلی، دارای چند نوع خط بود و اغلب نیز به لحاظ عجله و شتاب برای تمام شدن، بسیار ناخوانا، اما معلمین بدون توجه به این مقوله ها فقط نوشته ها را تحویل می گرفتند چرا که کنترل اساسی تکالیف، قطعا اوقات وروزهای زیادی را می‌طلبید. این‌جا بود که به‌وضوح می‌دیدیم که تمام این تشریفات (بقول امروزی‌ها) فقط جنبه «سرکاری» داشت. حال نمی‌دانم این ترفند جلوگیری از خوش گذشتن از تعطیلات، کماکان ازجانب مسئولین مدارس برای بچه‌های امروزی (که خودشان یک پا معلم هستند)، اعمال می‌شود یا خیر.

شیطنت‌های دنیای کودکی

محمود قدسی



بچه بودیم و دنیای‌مان بی‌غم بود از روز اول فروردین تا روز سیزده که مدرسه تعطیل بود، چه کیفی داشت، هر چند که سی صفحه مشق فکر و ذکرمون مشغول می کرد و منمنه‌ش تا روز آخر تعطیلات آزارمون می‌داد.

اون‌سال‌ها که بارون زیاد میومد و دشت و صحرا پر از علف و سبزه می‌شد،گلهای زرد و سفید و آبی همه جا را می‌پوشاند و گاو و گوسفندها در حال چرا بودند،کرم های زیبای نوروزی به رنگ های زرد و بعضی قرمز میون علف ها به زمین زینت قشنگی می‌دادند و پرنده ها میون علف ها و روی درخت ها چهچه می‌زدند و دل‌ها هم از عشق به زندگی لبریز بود. شب چهارشنبه‌سوری تو هر محلی آتش روش بود و زن و مرد، پیر و جوان از روی آتش می‌پریدند و هیچ‌کس نگران انفجار ترقه نبود. اونایی که دستشون به دهنشون می‌رسید لباس نوی به تن بچه هاشون می کردن و اونایی که نمی‌رسیدن هم جایی برای نگران شدن نبود.

بساط انواع و اقسام بازی ها برای بچه ها براه بود. از فوتبال و تیرمایه بازی تا هفت سنگ و چوکیلی و شب‌ها هم چیش گرگو. لوله خرابی هم جز جاهایی بود که همه بچه‌ها برای یکبار هم که شده گذارشون به اونجا می افتاد. انتهای خیابان نادر و تقاطع خیابان جبری در بوشهر میدون گاه کوچکی بود که در ایام تعطیلات نوروز محل لوله خرابی بود. لوله خرابی چرخ‌فلک دستی بود که توسط یک نفر حول یک لوله عمودی به چرخش در میومد و ده صندلی داشت. هر صندلی پنج ریال قیمت داشت و حدود پنج دقیقه می‌چرخید. بعضی از بچه‌ها حال‌شون بهم می‌خورد و شاید به همین دلیل به آن لوله خرابی می گفتند. حال و هوای لوله خرابی هم خوش بود. بچه‌هایی که لباس نو تنشون بود، دست تو دست پدر و مادرها می‌رفتن لوله خرابی و از حال و هوای اونجا و یکی دوبار چرخیدن با لوله خرابی لذت می‌بردند. بچه هایی بودند مثل ما که بدون پدر و مادر به میدون لوله خرابی می‌رفتیم. تو میدون لوله خرابی بازی‌های دیگه هم بود. مثل تیراندازی و دارت و یک قرون به چهار قرون.



یک قرون به چهار قرون صفحه‌ای مقوایی بود با هشت رنگ و فرفره ای به همون رنگ‌ها. بچه هایی که پول عیدی داشتن یک قرون یا بیشتر که یک ریال یا بیشتر باشه میذاشتن روی یکی از رنگها، صاحب صفحه، فرفره را توی یک سینی می‌چرخوند و فرفره رو هر رنگی نشسته بود، بچه‌ای که پول روی اون رنگ داشت چهار برابر برنده می‌شد ولی در نهایت برنده اصلی صاحب صفحه و فرفره بود.

خروس قندی و حاج بادام و آب‌نبات چوبی و پشمک توی سینی به فروش می‌رسید، تخمه و الوک و بنک که در کاغذ سیمانی لوله شده به شکل قیف هم جز تنقلاتی بود که در میدون بفروش می‌رفت.

گرگعلی خسروی دوچرخه سوار معروف هم گوشه ای از میدون نمایش میداد و سر بچه ها را گرم می کرد. پوکورا، نخود و لوبیا گرم هم جای جای میدون می‌فرختند.

من هم مثل اکثر بچه‌های محل، با گرفتن عیدی از پدر و بعضی اقوام چند روزی اطراف لوله خرابی می گشتیم و از حال و هوای آن‌جا لذت می‌بردیم. یک روز که با بچه‌های محل از لوله خرابی برمی گشتیم و طبق معمول توپ فوتبال همراهمون بود بازی را شروع کردیم.کفش دانلاپم که روزای مدرسه می پوشیدم برای این‌که پاره نشه، از پاهام بیرون آوردم و گذاشتم کنار سنگ گل و رفتم بازی کردن. بعد از بازی اومدم سراغ کفشم، کفشم نبود. هر سال ما حق داشتن یک کفش نو داشتیم . درآمد پدرمون این‌قدر نبود که بتونه برای هر کدوم از ما دوتا کفش بخره. با ترس و لرز به ننه‌ام گفتم کفشم دزدیدن. ننه‌ام بعد از کلی دعوا و سر و صدا و بعد از چند روز بدون این‌که بگه پول برای چه میخواد دوازده تومن از آغام گرفت و داد به من تا برم برای خودم کفش بخرم. در راه بازار اول رفتم لوله خرابی یه گشتی زدم و با مقدار پولی که عیدی گرفته بودم یک بار لوله خرابی سوار شدم یک خروس قندی خریدم و یک قرون هم تو یک قرون به چهار قرون باختم. نزدیکای ظهر رفتم خیابون نادر کفش بگیرم. بعد که کفش شماره پام انتخاب کردم، دست کردم تو جیبم که پول به فروشنده بدم، دیدم جا تره و بچه نیست، پول تو جیبم نبود. گریه‌م گرفته بود. دو بار یا شاید سه بار از خیابون نادر تا سنگی اومدم و رفتم و با دقت چیش چیش کردم شاید پولم پیدا کنم. آب شده بود و رفته بود تو زمین. پول را از تو جیبم زده بودن و من متوجه نشده بودم. دیگه روم نشد چیزی راجع به گم کردن پول به ننه‌م بگم و تا آخر مدرسه با کفش کهنه سال قبل به مدرسه رفتم.


بندر بوشهر

nasimjonoub.com

نسیم جنوب

هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

صاحب امتیاز: نسیم فقیه
مدیر مسئول و سردبیر:
دکتر یونس قیصی‌زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب - تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساپ: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
www.nasimjonoub.com

خیام نیشابوری یا خیام بوشهری

حمید معزی



خیام نیشابوری، این چهره‌ی رازآلود و ژرف‌اندیش تاریخ ایران، تنها با چند ده رباعی، جایگاهی در ادبیات و تفکر جهانی به‌دست آورده که بسیاری از شاعران پرگو از رسیدن به آن عاجز مانده‌اند. رباعیاتی کوتاه، اما سرشار از تردید، شک، فلسفه، لذت، فنا، هستی و نیستی؛ انگار که هر چهار مصرع، عصاره‌ی یک عمر تفکر و شهود است.

او در نیشابور زیست، اما روح او، اندیشه‌اش، و زمزمه‌های شعرهایش قرن‌ها از دیوارهای زمان گذشتند و در دورترین نقاط، خانه‌ی دل مردمانی شدند که او هرگز آن‌ها را ندید. یکی از شگفت‌انگیزترین این خانه‌ها، بوشهر است.

در بوشهر، جایی که خیام شاید نامش را هم نشنیده، مردم با او زندگی می‌کنند؛ نه به‌عنوان شاعری از دل تاریخ، بلکه به‌عنوان کسی که کلماتش با زندگی روزمره‌شان آمیخته است. زن و مرد، پیر و جوان، خیام را از بر دارند. در کوچه‌ها، در بزم‌ها، در خلوت‌های کنار دریا، صدای رباعیات خیام شنیده می‌شود؛ نه از سر تفنن، بلکه از دل زیستِ واقعی.

رباعیات خیام در موسیقی جنوب، در نغمه‌های سوزناک نی‌انبان، در ریتم بندری‌ها، و در لالایی‌هایی که مادران به کودکان‌شان می‌خوانند، چنان جا افتاده که گویی این اشعار برای همین موسیقی ساخته شده‌اند. این هم‌آوایی عمیق، نه تصادفی است و نه سطحی. بلکه نتیجه‌ی شباهت غریبی است میان نگاه خیام به زندگی و طرز زیستن مردم جنوب: لحظه‌گرا، بی‌تکلف، در آغوش طبیعت و سرشار از اندوهی شیرین.



در بوشهر، خیام‌خوانی فقط آغازی برای بزم نیست؛ آیینی‌ست برای فهم زندگی. رباعی‌هایش صدای زندگی‌اند، نه صدای جشن یا مرگ. وقتی کسی در بوشهر رباعی‌ای از خیام می‌خواند، بیشتر از آنکه بخواهد روشن‌فکرانه حرف بزند، دارد لحظه‌ای از جان خودش را عیان می‌کند.

شاید باید گفت خیام نیشابوری، امروز به همان اندازه خیام بوشهری است. نه از آن‌رو که اصلش از اینجاست، بلکه از آن‌رو که روحش اینجا مأوا یافته است.

و مگر نه آن‌که شاعری را باید جایی دانست که شعرش شنیده و زیسته می‌شود، نه جایی که جسمش خوابیده است؟

سخنی با فرماندار عسلویه

پیش قراول حمایت از نیروهای بومی باشید

سیامک برازجانی



جناب آقای فرماندار عسلویه! استان بوشهر در شرایطی متضاد با استان خوزستان است. هرچه راه ورود نیروهای غیربومی در آن استان تنگ و مشکل است در استان بوشهر می‌شود به راحتی نیروهای غیربومی را به شکل اتوبوسی وارد کرد، به کار گمارد و به آن‌ها حقوق‌های ششصد میلیونی داد و کسی هم چیزی نگوید. از شما می‌خواهیم که در دفاع از بومی‌ها و متخصصان هم استانی گه گاه لباس غضب بپوشید و نگذارید واحد اشتغال و کار منطقه ویژه و یا اداره کار استان بوشهر، اجازه استخدام غیربومی ها را به شرکت‌های پتروشیمی و سایر ارگان‌های نفتی عسلویه بدهند.

قدرت یک فرماندار الزاما آن چیزی نیست که قبلی‌ها داشتند. شاید قبلا یک فرماندار از چند پتروشیمی حکم مشاور داشت و چند حقوق می‌گرفت که گاهی قدم موثری برای اشتغال جوانان هم استانی برنداشت. قدرت فرماندار عسلویه را شما بازتعریف کنید. لطفا منزلت نماینده دولت را پاس داشته و نگذارید مدیران بومی ستیز عسلویه فکر کنند بیشه استان بوشهر از شیر تهی است. تاریخ بخوانید.

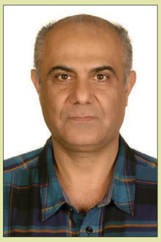
تاریخ بخوانید و کاری کنید که شما را در آینده مردم دوست‌ترین فرماندار استان بنامند.

به هر حال هر روز خبر می‌رسد که چند غیربومی در حال استخدام در عسلویه هستند. شما ابزار بیشتری دارید. لطفا کاری کنید که مدیران عسلویه بدانند استخدام در شهرستان زیر نظر پاسالار حق استان بوشهری‌هاست.

فشارهای سیاسی در استان فارس، تخصیص آب چشمه ساسان به بوشهر را صفر کرد

مهرداد محمدپور - کارشناس ارشد مدیریت منابع آب

نماینده شهرستان های کازرون و کوه چنار استان فارس خواستار قطع انتقال آب از کازرون به استان بوشهر شد.
غلامرضا دهقان ناصرآبادی اظهار داشت: در زمان حضور در سازمان بازرسی، وزیر و معاون وزیر نیرو را احضار کرده و با کمال تاسف مستندات و مجوزهای قانونی برای انتقال آب از کازرون به بوشهر وجود ندارد. به عنوان قاضی در سازمان بازرسی حکم قضایی مبنی بر قطع این انتقال آب را صادر کردم که قرار شد طی سه سال به صورت تدریجی اجرایی شود.



عطف به نظر دهقان ناصرآبادی نماینده مردم کازرون در مجلس، نکاتی به شرح ذیل به آگاهی می رساند:

۱- طبق قانون ، حاکمیت مدیریت منابع آب برعهده وزارت نیرو می‌باشد.

۲ـ کارگزار وزارت نیرو در هر حوضه آبریز، شرکت‌های آب منطقه ای بوده و هستند.

۳ـ در زمان تخصیص بخشی از آب حوضه آبریز رودخانه شاپور به استان بوشهر (جهت شرب)، نماینده وزارت نیرو شرکت آب منطقه ای فارس بوشهر و کهگیلویه بوده است.

۴ـ احداث تصفیه خانه بوشیکان، حفر و تجهیز چاه‌ها و خطوط انتقال آن از منابع اعتبار عمرانی بوشهر توسط آب منطقه ای فارس (و دستور وزارت نیرو) اجرا شده است.

۵- طبق قانون آب شرب به آب کشاورزی اولویت داشته، دارد و خواهد داشت !

۶- طی سال‌های اخیر تخصیص آب چشمه ساسان به بوشهر به صفر رسیده (به علت فشارهای سیاسی فارس) و حالا...

۷- طی ۱۰ سال گذشته سطح زیر کشت برنج در کازرون به حدود ۴۰۰ درصد افزایش یافته است (پیدا کنید خربزه فروش را!)

۸- بخشی از آب فوق الذکر توسط خط انتقال آب بوشهر مصروف برخی شهرها و روستاهای استان فارس می‌گردد.

۹- علت اصلی عدم آبگیری سد رییس علی دلواری (علیرغم تخصیص مصوب آب از حوضه آبریز شاپور) افزایش سطح زیر کشت غیرقانونی در بالادست این سد (در شهرستان کازرون) و مشخصا کشت شلتوک می‌باشد و این موضوع باعث گردیده که طی ۱۰ الی ۲۰ سال گذشته این سد تنها با ۳۰ درصد ظرفیت مورد بهره برداری قرار گیرد.

۱۰- جناب آقای قاضی همان‌گونه که احتمالا می‌دانید، طبق قانون، آب و نفت و گاز، انفال محسوب می گردند، لذا شهروندان معزز بوشهر به دنبال درخواست انتشار مدارک و مجوزات انتقال گاز و نفت بوشهر به کازرون نیستند!

۱۱) خداوند رحمت کند آیت الله ایمانی را، ایشان هم امام جمعه کازرون بودند و هم امام جمعه بوشهر، شنیدن سخنرانی های ایشان (در موضوع امام جمعه بوشهر موجود در آرشیو) پیرامون انتقال آب از حوضه آبریز شاپور به بوشهر جای تامل دارد./ لیدنیوز